

[۲] توهم توطئه
و انزوای سیاسی[۳] پیشینه‌ی تأمین اجتماعی در ایران از
نظام اجتماعی تا مسئولیت اجتماعی[۶] یللی تللی تمام است
کمریندها را سفت بندیم

روحانی و فرصتی برای ماندگاری

شیفت پارادایمی روحانی از منتهی الیه چپ گرایی به نهایت راست گرایی

طول پنجاه سال مبارزه و مدیریتش، هرگز این چنین باکوهی از مشکلات و ابر چالش‌ها مواجه نبوده است. درست است که بخت بلند او با حمایت هاشمی (ره) و خاتمی در سال ۱۳۹۲ روانه پاستورش ساخت اما این بختیاری دولت مستعجل بود و دیری نپایید که همه رشته‌های برجامی‌اش پنبه شد طالع بلندش رو به افول نهاد و شد آنچه نباید می‌شد.

اما هیچ یک از بدقابالی‌های مذکور توجه‌گر شیفت پارادایمی روحانی از منتهی الیه چپ گرایی به نهایت راست گرایی نمی‌تواند باشد؛ طرفه این که، هم گفتمان او در کارزارهای انتخاباتی سال ۹۲ و هم مجموعه عملکردش در دولت یازدهم، موسوم به تدبیر و امید، کم و بیش از وفاداری او به عهدی که با مردم بسته بود حکایت می‌کرد؛ سخنرانی‌های تبلیغاتی‌اش نیز در سال ۹۶ نوید آن می‌داد که این بار کشتی‌بان راسیاستی دیگر در پیش است و الباقی و عده‌های معطل او صورت تحقق خواهد یافت. اتمام حجت روحانی با کابینه‌فر توتش در افطاری رمضان ۹۶ نیز مهر تأییدی بود بر آنچه می‌پنداشتیم.

سازد و دستکم خوش‌نامی خویش را تضمین کند. در ایام نگارش آن مقاله نه جوّ جامعه متشنج و ناآرام بود، نه خبری از تورم ۵۰ درصدی بود، نه دلار گران شده بود، نه ترامپ برجام را پاره کرده بود و نه رئیس‌جمهور مملکت تهدید به غرق در استخر فرح شده بود؛ فقط آسمان رقبای شکست خورده روحانی کمی ناقصی ابری بود و پس. اما امروز کارها از لونی دیگر است؛ نظام جمهوری اسلامی شورش‌های خیابانی دی ماه ۹۶ را پشت سر نهاده، ایالات متحده آمریکا از برجام خارج شده، فشاری حداکثری به این نظام وارد آورده، به خلیج فارس لشکر کشیده و کمر مردم ایران زیر بار مشکلات اقتصادی و معیشتی خمیده است.

نظام جمهوری اسلامی ایران از آغاز تاکنون هیچ‌گاه در وضعیتی پایدار و بی‌بحران و حداقل بی‌چالش به سر نبرده است اما حق این است که بگوئیم هیچ‌گاه نیز تاب‌دین حدیابخصوص استکبار جهانی رو بر و نبوده؛ حتی در دوران جنگ هشت ساله و به تبع آن شاید بتوان ادعا کرد که حسن روحانی نیز در

نگارنده این سطور در مردادماه ۱۳۹۶ پس از پیروزی دکتر روحانی در انتخابات ریاست جمهوری و پیش از آغاز به کار دولت دوازدهم، زمانی که هنوز طنین سخنرانی‌های توفانی روحانی در گوشمان بود، طی مقاله‌ای با عنوان

«روحانی و فرصت خوش‌نامی» (<http://siasatnegaar.blogfa.com/post/74>) خاطر نشان شده بود که فضای یزدان و هوشیاری ملت ایران و ابر و باد و مه و خورشید و فلک به هم برآمده‌اند و موقعیتی تاریخی در آستانه دهه پنجم انقلاب نصیب روحانی کرده‌اند تا با چند حرکت متهورانه و خارق‌العاده، نه تنها جمهوری اسلامی ایران را وارد دوره‌ای نوین از حکمرانی و سیاست ورزی بکند، بلکه نام خویش را بر خلاف تمامی اخلاف و اسلاف مبارزش بر تارک تاریخ ایران جاودانه



حسن اکبری بیرق
تحلیل گر مسائل سیاسی ایران

h.akbaribairagh@gmail.com

توهم توطئه و انزوای سیاسی

روحانی و فرصتی برای ماندگاری

شیفت پارادایمی
روحانی از منتهی الیه
چپ گرایی به نهایت
راست گرایی

ادامه از صفحه اول

ولی نه چیش کابینه دوازدهم، نه عزل و نصب‌های متعاقب آن در سطح معاونان و مشاوران و نه ادبیات گفتاری او در زمستان ۹۶ و بهار ۹۷ و پس از آن، چشم‌انداز مثبتی پیش روی هواداران کم‌توقعش ترسیم نکرد که هیچ، امروزه نیز مواضع تندتر از رقبای انتخاباتی‌اش در قبال مسائل جهانی و منطقه‌ای و بین‌المللی موجب حیرت همگان، حتی دشمنان، شده است.

همه کسانی که دستی از دور بر آتش سیاست ورزی ایران دارند، از محدودیت‌های پرزیدنت روحانی و پیش‌بینی‌اش در عرصه مدیریت اجرایی کشور آگاه‌اند؛ هنوز از خاطر مان نرفته است لوايح دو گانه و شکوه و گلايه رئيس دولت اصلاحات از نبود اختيارات برای رئيس جمهوری که شأش در حدّ یک تدارک‌چي نیز نیست و هنوز فراموشمان نشده است قهر و آشتی رئيس دولت مهرورزی که مواضعش نزدیک‌تر از هاشمی (ره) به مواضع رهبر انقلاب بود و طبعاً راهش هموارتر. اما این رانيز بايد در نظر گرفت که دکتر روحانی با چالشی روی‌روست که به راحتی قابل تبدیل به فرصتی بی‌بدیل است. او در زمینه و زمانه‌ای مدیریت می‌کند که گرچه دشوار است و ناهموار اما قدرت مانوری در اختیار او نهاده است که در شرایط عادی غیر ممکن است. او باید از این شرایط ویژه که بر کشور حاکم است نهایت بهره‌ر ابرده و بازار گشت به شعارهای انتخاباتی‌اش، قرائت‌نوینی از مردم‌سالاری دینی را به نمایش بگذارد. کافی است کلیدواژه‌های سخنرانی ۲۲ بهمن سال ۹۶ خود را که بر مذاق رقبایش خوش نیامده به خاطر آورده و بر همان نهج که همانا حاکمیت اراده ملی است سخن راند و عمل کند؛ به ویژه این که در شرایط حساس این روزها، اختيارات مکفی از سوی رهبری در اختیار رؤسای قوا قرار داده شده است.

مبنای این انتظار از روحانی مبتنی بر یک بنیان تاریخی و یک پایه حقوقی و قانونی است. تفصیل آن این که گذشته چند هزار ساله ایران زمین گواه آن است که مردمان این خاک پاک همواره در جستجوی شمایلی نمادین و قهرمانی فرهمند و کاریزماتیک بوده‌اند تا در پی او روان شده و سرنوشت خویش را رقم زنند. اگر نظری به دور و اطرافمان بکنیم می‌بینیم که تنها کسی که در ساختار قدرت اجرایی در کشور، مستظهر و پشت‌گرم به‌رای مستقیم اکثریت مردم است، دکتر حسن روحانی است. از سوی دیگر نیز او بالاترین مقام رسمی کشور بعد از رهبر است و اختياراتش بر روی کاغذ و بر طبق قانون اساسی چندان هست که بتواند کشتی طوفان زده ایران را به ساحل امن و آسایش رهنمون شود. همچنان که در گذشته دست به این کار سترگ زد و سایه شوم جنگ را از سر این ملت بر طرف ساخت و اجماع جهانی را در همراهی با ایران بابر جام به دست آورد. تنها کافی است بلا تشبیه مثل همتای آمریکایی‌اش چند دستور اجرایی که در ادامه بدان‌ها اشاره خواهم کرد، صادر کرده و ورق را به نفع حاکمیت ملی برگرداند و در سایه آن تمامی تهدیدات بین‌المللی را کم اثر و سرانجام بی اثر سازد.

جواد مسعودی
پژوهشگر و روزنامه نگار



masoudi1347@gmail.com

بین ظاهر و باطن سیاست در ایران شکاف عمیقی وجود دارد. البته این شکاف بین ظاهر و باطن سیاست بی‌شک در همه نظام‌های سیاسی وجود دارد، اما گستره شکاف میان این دو در بین کشورها متفاوت است. طبعاً در کشورهای دموکرات و

علی اکبر مختاری
روزنامه نگار و فعال سیاسی



aamokhtan20@gmail.com

مردم سالاری آنلاین: ایرانیان در طول تاریخ با ویژگی‌های نیکویی چون مهمان‌دوستی، عطف و خون گرمی شناخته شده‌اند ولی در حوزه سیاست به دلایل فرهنگی و تاریخی ذهنیت مثبتی از امر سیاسی و وارد شدن به فعالیت سیاسی وجود ندارد. حوزه سیاست در ایران در طول تاریخ در اختیار افراد یا گروه‌های خاصی بوده و ایرانیان همیشه با حکومتی متمرکز و اقتدارگرا سروکار داشته‌اند، لذا فرهنگ سیاسی ایرانیان با ویژگی‌های گوناگونی چون اقتدارگرایی، خودمداری، بی‌اعتمادی، توهم توطئه و ارادت سالاری همراه است. سنت‌های ناسالم سیاسی ذکر شده در دوره استبداد و زندگی سنتی در ایران برجسته و اجتناب‌ناپذیر است ولی با پیروزی انقلاب و سپس

دارای آزادی اندیشه و تبادل اطلاعات شکاف کمتری مشاهده می‌شود و در کشورهای دارای سیستم سیاسی تمامیت‌خواه و اقتدارگرا این شکاف بسیار بیشتر نمایان می‌گردد. در فقدان و یا کم‌کاری رکن‌های چهارم و پنجم دموکراسی یعنی رسانه‌ها و احزاب؛ دیو سیاه چهره استبداد مانع گردش آزاد اطلاعات و لاجرم ایجاد جامعه دموکراتیک می‌گردد و جمهور اسلامی آمد تا فاصله بین فقر و غنا و مظاهر پیدا و پنهان سیاست را کم کند اما موفق

نشد و خود دچار شد بر آنچه روزگاری آن را مستمسکی برای حمله به رژیم سابق برای فقدان کارایی سیاسی و جلب مشارکت مردم می‌دانست. بنابراین قدرت سیاسی اگر در دست اقلیتی حاکم متروک باقی بماند و چرخش نخبگان به صورت عمودی صورت نگیرد و فقط در دایره هزار فامیل سیر کند؛ یقیناً با کاستی‌های فراوانی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برخورد می‌کنند و آن وقت است که آنچه منظور نویسنده یادداشت

«توهم توطئه و انزوای سیاسی» بوده با نزول به فرهنگ چاکر منشی و آرمان‌گرایی به سیستمی تبدیل خواهد شد که برای پوشاندن کاستی‌ها نظریه توطئه نضج پیدا می‌کند و فرهنگ چاکر منشی و تملق سراسر رفتار اجتماعی مردم و نخبگان سیاسی را فرا می‌گیرد. اینجاست که ظاهر و باطن سیاست شکافی عمیق پیدا می‌کند و آنچه را مردم می‌بینند یقیناً همان نیست که نخبگان سیاسی تعریف می‌کنند.

می‌شود و چه آن‌هایی که در شایعات به گوش مردم می‌رسد و دهان به دهان می‌چرخد - چگونه جامعه ایران دچار تئوری‌های توطئه نباشد؟ و این آسیب‌های مهلک و خوفناک چه زمانی ایران و ایرانی را رها می‌کند؟

اولین نکته این است که بین ظاهر و باطن سیاست در ایران فاصله عمیقی است. اگرچه فضای سیاست در همه جای دنیا به خاطر ذات آن، به دلیل جنگ قدرت دارای پنهان کاری و رقابت است ولی شرایط مطلوب برای سپهر سیاسی یک جامعه آن است که ارتباطات و تعاملات افراد و گروه‌های سیاسی شفاف و قانونی و سالم باشد و فاصله بین ظاهر و باطن سپهر سیاسی کوتاه باشد. لذا هرچه ارتباطات سیاسی پنهان و بدون ضابطه و رمز آلود گردد و در رقابت و باندد و محفل جای تحزب و فعالیت سالم سیاسی را اشغال کند مسلماً فرهنگ بی‌اعتمادی و توهم توطئه در جامعه گسترش می‌یابد.

نکته دوم اینکه جمهوریت با تعیین سرنوشت توسط مردم معنای پدایمی کند و مشارکت مردم منوط به ایجاد فضای امن و ایمن است. در وضعیت کنونی ایران باید نسبت به میزان شفافیت و اعتماد سیاسی بی‌طرفانه تحقیق و نظر سنجی انجام گیرد و به فکر مشارکت همه افراد و گروه‌ها در سیاست باشیم. لذا در دوره جمهوری و برقراری دموکراسی چنانچه خشونت و حوادثی که حوزه سیاست را مخوف جلوه می‌دهد تکرار شود، یقیناً افراد جامعه دچار این همانی یادوره‌های میزان در اذهان مردم تئوری‌های توطئه قوت می‌گیرد.

لذا شایسته است برای گذار از آسیب‌های حوزه سیاست، شفافیت، اخلاق سیاسی، قانون مداری و پرهیز از پنهان کاری و حذف، در دستور کار حکومت و فعالین سیاسی قرار گیرد و جهت جلوگیری از انسداد سیاسی و پویای

افراد در امور سیاسی، روش‌ها و تکنیک‌های رقابت سیاسی و هر موضوعی که خشونت سیاسی و هراس اجتماعی را ترویج می‌کند مورد ارزیابی و اصلاح قرار گیرد. بنابراین قدرت سیاسی اگر در دست اقلیتی حاکم متروک باقی بماند و چرخش نخبگان به صورت عمودی صورت نگیرد و فقط در دایره هزار فامیل سیر کند؛ یقیناً با کاستی‌های فراوانی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برخورد می‌کنند و آن وقت است که آنچه منظور شما در توهم توطئه بوده با نزول به فرهنگ چاکر منشی و آرمان‌گرایی به سیستمی تبدیل خواهد شد که برای پوشاندن کاستی‌ها نظریه توطئه نضج پیدا می‌کند و فرهنگ چاکر منشی و تملق سراسر رفتار اجتماعی مردم و نخبگان سیاسی را فرا می‌گیرد. اینجاست که ظاهر و باطن سیاست شکافی عمیق پیدا می‌کند و آنچه را مردم می‌بینند یقیناً همان نیست که نخبگان سیاسی تعریف می‌کنند.



رویکرد

تأمین اجتماعی
از شعار تا عمل

علی مه‌ری

Ali.mehri1339@gmail.com

نگاهی کوتاه و گذرا به اهداف انقلاب اسلامی بی هیچ تردیدی پای بندی نظام و حکومت برخاسته از انقلاب اسلامی را به سوسیالیسم به معنای حداقلی از رفاهو تأمین اجتماعی رله عنوان تعهد اخلاقی و حقوقی در قبال شهروندان و بیه تعبیر معمار انقلاب اسلامی «ولی نعمت» حکمرانان جمهوری اسلامی قرار داده است. جمهوری اسلامی فرمایشی و تعارف نیست از زمانی که عده‌ای با اندیشه‌های کاپیتالیستی و سود محورانه سکان اداره جامعه را به دست گرفتند، به بهانه سیاست تعدیل ساختاری و بازسازی، اندک فرصت تعمیق مطالبات مردم محور و سوسیالیستی را عاملانده تا آنجا پیش بردند که در خلأ یک اندیشه پویا و کارآمد میدان برای تهی مغزان و کوته فکرانی که عدالت خواهی را تا سر کوب نمادهای کاپیتالیستی و حرکت‌های پوپولیستی شورش گونه و بعضاً رابین هودی و غارتگرانه خالی کردند؛ و آنچه فراموش شد بنیادهای راستین عدالت خواهی و تأمین اجتماعی خردمندانه بود و امروز توان آن افراط و تفریط را در تأمین اجتماعی ویران که روش‌های انتفاعی و سودجویانه را پیش روی نیازمندان آن قرار داده است. از غارت‌های سامانمند گرفته تا بذل و بخشش‌ها از جیب شهروندان و مالکان اصلی تأمین اجتماعی همه و همه در حالی انجام می‌شود که رسالت اصلی تأمین اجتماعی به فراموشی سپرده شده است. خیلی ساده مر اجعه به قانون تأسیس تأمین اجتماعی مصوب سال ۱۳۵۴ و فاصله فاحش آن با آنچه به اصطلاح عملکرد سازمان‌موصوف و مسماه به تأمین اجتماعی می‌توان دید، نشان دهنده عمق انحرافی است که در معنا و مفهوم عدالت خواهی و سوسیالیسم برخاسته از اهداف انقلاب اسلامی به وقوع پیوسته است. در یک کلام انقلاب اسلامی قرار بود تأمین اجتماعی و رفاه بجای مانده از رژیم گذشته را عمیق تر و نهادینه تر و کارآمدتر کند. ولی متأسفانه کاری کرده اند که چنین به نظر می‌رسد از کاخ باشکوه تأمین اجتماعی رژیم گذشته ویرانه‌ای باقی نمانده است. فساد گسترده و غارت اموال عمومی در واقع نتیجه سیاست‌های ناپخته و ناشیانه و در تعارض با اهداف انقلاب اسلامی است. به طور ساده و بیه حکم در تأدی به غرامت دستمزد ایام بیماری که می‌بایست در ایام بیماری پرداخت گردد، با کمالات تأسیف چند ماه بعد از بهبودی پرداخت می‌شود و هیچ کس به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که بیماران نیازمند به درمان‌های هزینه‌بر هزینه‌های روزمره خویش را در طی این چند ماه چگونه پرداخت نمایند. اگر این را در نظر بگیریم که بیماران تحت پوشش به هر حال برای امرار معاش و تأمین هزینه‌های درمان رو به سوی وام‌های چند میلیونی از سیستم بانکی روی آورند بخشی از پولی را که از تأمین اجتماعی به صورت یکجا دریافت خواهند کرد مجبورند به سود آن وام اختصاص دهند و اگر برای تأمین معاش مجبور به تأمین آن از بازار پولی سستی و به اصطلاح پول سودی گردند در چرخه بد حکاری‌هایی می‌غلطند که تا مدت‌ها بعد از بهبودی از آن رهایی نخواهند داشت. همین یک قلم کافی است تا عمق فاجعه‌ای را که در تأمین اجتماعی روی داده است، دریابیم.

پیشینه‌ی تأمین اجتماعی در ایران

از نظام اجتماعی تا مسئولیت اجتماعی



سازمان تأمین اجتماعی

زهرای، داروسازی ابوریحان، داروسازی دانا، لایبراتورهای رازک، پارس دارو و شرکت ژلاتین کپسول ایران اشاره کرد. اشکال عمده در حوزه‌ی تأمین اجتماعی نوع نگرش به سازمان تأمین اجتماعی است. علی‌الاصول انتظار می‌رود سازمان تأمین اجتماعی ابزار ورود دولت در نظام تأمین اجتماعی باشد. لیکن ساختار فعلی تأمین اجتماعی در ایران مؤلفه‌های یک نهاد دولتی، رفاهی و خصوصی را همه با هم دارد و به همین خاطر به نظر نمی‌رسد هدف این سازمان از روشنی و گویایی لازم برخوردار باشد. نمی‌توان انتظار داشت یک سازمان هم غیردولتی باشد و هم رفاهی باشد و هم سرمایه‌گذاری کند. فلسفه‌ی مسؤولیت

در زمینه‌ی مدیریت سرمایه‌گذاری، تجارت و بازرگانی، مدیریت دارایی و مبادلات سهام شرکت‌ها فعالیت می‌کند. شرکت شست‌و داز سال ۱۳۳۵ در قالب یک شرکت سهامی خاص، با سرمایه‌ی اولیه‌ی دو میلیارد تومان، از دارایی‌های سازمان تأمین اجتماعی ایران تأسیس گردید. در حال حاضر به‌طور متوسط معادل ده درصد از مجموع ارزش بازار بورس اوراق بهادار تهران، متعلق به شرکت شست‌و داز است. شرکت شست‌و مالک شمار زیادی شرکت تابعه و زیر مجموعه‌ی باشد، که برای نمونه می‌توان به شرکت کار خاناتج دار و پخش، داروسازی اکسیر، داروسازی فارابی، شرکت کشت و دامداری فکا، شرکت داروسازی

از کار افتادگی، مستمری بازمندگان، مقرری بیمه بیکاری، غرامت دستمزد ایام بیماری، غرامت دستمزد ایام بارداری، پرداخت هزینه وسایل کمک پزشکی، کمک هزینه ازدواج، کمک هزینه کفن و دفن، پرداخت می‌شود. به‌خصوص نگاه به ازدواج و فرزند و کفن و دفن باید نگاهی حمایتی باشد. به عبارت دیگر اعطای تسهیلات کارگشا و راهگشا نخواهد بود بلکه باید به جای اعطای تسهیلات، به مواردی مانند ازدواج و فرزند یارانه پرداخت شود.

نظام تأمین اجتماعی در دنیا به دو نوع تقسیم خصوصی و دولتی تقسیم می‌شود برای نمونه شیلی کشوری است که از الگوی خصوصی در نظام تأمین اجتماعی خود تبعیت می‌کند. در مقابل کشورهای زیادی وجود دارند که نظام دولتی تأمین اجتماعی را برای خود انتخاب کرده‌اند. اساسی‌ترین موضوعی که باید در نظام تأمین اجتماعی در هر کشور لحاظ شود برای آن تصمیم گرفته شود، تصمیم در مورد استفاده از الگوی خصوصی و یا الگوی دولتی در نظام تأمین اجتماعی است. در نظام دولتی تأمین اجتماعی بر اساس تعداد افراد تحت پوشش و از محل اعتبارات تأمین شده توسط مالیات دهندگان هزینه‌های قابل قبول افراد تحت پوشش پرداخت می‌شود و تحت حمایت قرار می‌گیرند. این الگو در زمان هخامنشیان و ساسانیان در ایران حاکم و پذیرفته شده بوده است. نظام فعلی تأمین اجتماعی در ایران به صورت یک نظام رفاهی و به صورت سازمان عمومی غیردولتی تعریف شده است. ساختار این نظام رفاهی بین صندوق و سازمان در حال تغییر بوده است و بدین ترتیب به لحاظ حقوقی به اقتضای زمان تفاوت کرده است. از جمله مشکلات بیمه‌گذاران تحت پوشش همین تغییر نظام ساختاری است که باعث شده است رویه‌ها دائماً در حال تغییر باشند.

شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی یا همان شست‌و شرکت هلدینگ سرمایه‌گذاری متعلق به سازمان تأمین اجتماعی ایران است، که



بهمن کبیری پرویزی

bkp2001ir@gmail.com

پیشینه‌ی تأمین اجتماعی در ایران به زمان هخامنشیان برمی‌گردد. تأمین اجتماعی در دوران هخامنشیان به مجموعه‌ای از برنامه‌ها شامل خدمات رایگان به نیازمندان و معلولین، خدمات بهداشتی، اعطای معاش دوران بیکاری و سالمندی، حمایت از مادران و کودکان، زنانی بی سرپرست، پرداخت مزد عادلانه به کارگران و کارمندان زن و مرد، بیمه و بیمه بیکاری و از کار افتادگی، کاهش فقر و کمک به معلولان می‌شد.

سالمندان اساساً نباید دغدغه‌ی معاش داشته باشند. یکی از وجوه تمایز کشورهای مرفه و غیر مرفه وضعیت تأمین معاش سالمندان آن کشور است. در کشورهای مرفه دوران سالمندی و بازنشستگی دوران استراحت است. نمونه‌ی این وضعیت را در صنعت گردشگری می‌توان مشاهده کرد. بسیاری از جهانگردان کشورهای مرفه در سنین بازنشستگی به سر می‌برند در حالی که در کشورهای غیر مرفه بازنشستگان به دنبال شغل دیگری هستند بازنشستگی دوم از جمله پدیده‌های مرسوم در کشورهای غیر مرفه است. گذراندن تعطیلات در سواحل دریا، سفرهای دور و دراز و بسیاری تفریحات دیگر از جمله نشانه‌های کشورهای مرفه است.

از سوی دیگر حمایت‌های مقرر در قانون برای معلولین نشان از روحیه‌ی انسانی حاکم بر جامعه دارد. نیروی کار یا کار خود از معلولین جامعه‌ی خود که توان کار ندارند حمایت می‌کند. زنان سرپرست خانوار و کودکان بی سرپرست از دیگر طبقات اجتماع هستند که نیروی کار جامعه با حمایت خود از آنان پشتیبانی می‌کند. باین رویکرد جامعه به سان یک کشتی و آحاد جامعه به سان سرنشینان کشتی هستند که همه به سهم خود از مواهب بهره‌مند می‌شوند. این بهره‌مندی به صورت مستمری بازنشستگی، مستمری

تاریخچه تأمین اجتماعی

تجاری که با موتور سوکار دارند (به موجب قانون سال ۱۹۰۶) و بیمه مستخدمان منازل در برابر حوادث ناشی از کار (در سال ۱۹۱۴) اشاره کرد. در این میان، جنگ جهانی اول، نقطه عطفی در تاریخ تأمین اجتماعی به حساب می‌آید که با توسعه بیمه بیماری‌ها همراه شد. پس از جنگ جهانی اول و به ویژه در سال‌های پس از بحران اقتصادی آمریکا و اروپا (فاصله سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳)، دوره نوین تأمین اجتماعی آغاز شد. اصطلاح تأمین اجتماعی برای اولین بار در لایحه سال ۱۹۳۵ دولت فدرال آمریکا به کار گرفته شد. سپس در سال ۱۹۴۸ در ماده ۲۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد این جمله گنجینه شد که «همه افراد به عنوان عضو جامعه حق برخورداری از تأمین اجتماعی را دارند.» افزون بر این، به منظور پایداری جنبه بین‌المللی امور تأمین اجتماعی، سازمان ملل متحد، سازمان بین‌المللی کار (ILO) و اتحادیه بین‌المللی تأمین اجتماعی (ISSA)، تمهیداتی را در این زمینه پذیرفتند و ملزم به نظارت و اجرای آن شدند.

• تأمین اجتماعی در ایران

سابقه تأمین اجتماعی در ایران به تصویب اولین قانون استخدامی کشوری در سال ۱۳۰۱ بازمی‌گردد که طی آن، نظامی برای بازنشستگی به وجود آمد. در این قانون، سه اصل تأمین اجتماعی که عبارت بودند از فراهم کردن «حقوق و تأمین خاص» برای کسانی که پس از خدمت، توانایی فعالیت

خود را از دست می‌دهند، «مقرری خاص» برای کسانی که به علت حادثه‌ای، علیل و از کار افتاده شوند و «حمایت کارفرمایان» از خانواده هر مستخدم که فوت شود، به چشم می‌خورد. در اولین اقدام، طرح تشکیل «صندوق احتیاط کارگران راه‌آهن» در سال ۱۳۰۹ به تصویب دولت رسید. در این مصوبه، دولت تسهیلات خاصی را برای کارگران ضایعه دیده یا فوت شده در حین احداث راه‌آهن پیش‌بینی کرد. در سال ۱۳۱۵ «نظام نامه کار خاناتج و مؤسسات صنعتی» برای کارگران بخش صنعت به تصویب هیات دولت رسید. در سال ۱۳۲۵، قانون کار از تصویب هیات دولت گذشت. طبق این قانون، کارفرمایان، علاوه بر اینکه مکلف به رعایت قانون بیمه کارگران بودند، باید دو صندوق شامل صندوق بهداشت (برای کمک به کارگر در مورد بیماری‌هایی که ناشی از کار نباشد) و صندوق تعاون (برای کمک در امور ازدواج، عائله‌مندی، بیکاری از کار افتادگی، بازنشستگی، حاملگی و غیره) را در هر کارگاه تشکیل می‌دادند. در سال ۱۳۲۸، وزارت کار رسماً تأسیس گردید و طبق ماده ۱۶ قانون کار مصوب ۱۷ خرداد ۱۳۲۸، مقرر شد صندوقی به نام «صندوق تعاون و بیمه کارگران» برای معالجه و پرداخت غرامت کارگران تشکیل شود. در ادامه در اواخر سال ۱۳۳۱ و در دوره نخست وزیری دکتر محمد مصدق، «لایحه قانونی بیمه‌های اجتماعی کارگران» برای اولین بار به تصویب رسید و طبق آن سازمان مستقلاً به نام «سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران» تأسیس شد. این سازمان مکلف و متعهد شد کمک‌ها و مزایای مقرر

خود را از دست می‌دهند، «مقرری خاص» برای کسانی که به علت حادثه‌ای، علیل و از کار افتاده شوند و «حمایت کارفرمایان» از خانواده هر مستخدم که فوت شود، به چشم می‌خورد. در اولین اقدام، طرح تشکیل «صندوق احتیاط کارگران راه‌آهن» در سال ۱۳۰۹ به تصویب دولت رسید. در این مصوبه، دولت تسهیلات خاصی را برای کارگران ضایعه دیده یا فوت شده در حین احداث راه‌آهن پیش‌بینی کرد. در سال ۱۳۱۵ «نظام نامه کار خاناتج و مؤسسات صنعتی» برای کارگران بخش صنعت به تصویب هیات دولت رسید. در سال ۱۳۲۵، قانون کار از تصویب هیات دولت گذشت. طبق این قانون، کارفرمایان، علاوه بر اینکه مکلف به رعایت قانون بیمه کارگران بودند، باید دو صندوق شامل صندوق بهداشت (برای کمک به کارگر در مورد بیماری‌هایی که ناشی از کار نباشد) و صندوق تعاون (برای کمک در امور ازدواج، عائله‌مندی، بیکاری از کار افتادگی، بازنشستگی، حاملگی و غیره) را در هر کارگاه تشکیل می‌دادند. در سال ۱۳۲۸، وزارت کار رسماً تأسیس گردید و طبق ماده ۱۶ قانون کار مصوب ۱۷ خرداد ۱۳۲۸، مقرر شد صندوقی به نام «صندوق تعاون و بیمه کارگران» برای معالجه و پرداخت غرامت کارگران تشکیل شود. در ادامه در اواخر سال ۱۳۳۱ و در دوره نخست وزیری دکتر محمد مصدق، «لایحه قانونی بیمه‌های اجتماعی کارگران» برای اولین بار به تصویب رسید و طبق آن سازمان مستقلاً به نام «سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران» تأسیس شد. این سازمان مکلف و متعهد شد کمک‌ها و مزایای مقرر

به نقل از روزنامه دنیای اقتصاد شماره: ۲۸۳۹ تاریخ: ۱۳۹۱/۱۱/۲

داوری یا سروش، مسأله این است ۱

(نگاهی به روزنامه سازندگی و احیای جدالی کهن)

فلسفی و نقد فیلسوفان و تعیین ایدئولوگ شماره ۳۸۷ روزنامه‌ی «سازندگی» را به تاریخ ۹۸/۳/۱۹ ورق می‌زدیم به مقاله‌ای بر خوردم با عنوان «چه کسی ایدئولوگ انقلاب اسلامی بود؟ سروش یا داوری» به قلم حامد زارع که البته فقط تمثال مبارک رضادآوری اردکانی بر تارک آن می‌درخشید و از جمال بی‌مثال طرف دیگر دعوا یعنی عبدالکریم سروش خبری نبود؛ لابد حزم و احتیاط جناب قوچانی، سردبیر محترم تا بدین‌جا رسیده که حتی وقتی قرار است کسی را بگویند، باز هم از نشر تصویرش می‌هراسند. این کار جریده شریفه سازندگی، اگر هم با موازین حرفه‌ای روزنامه‌نگاری سازگار بوده باشد که نیست، خلاف راه صواب و نقض رأی اولوالکباب بود و ناف‌ی رسم فتوت و جوانمردی. باری، از این که در گذریم عنوان ناشاینه و غیر علمی مقاله نیز توجه را جلب کرد؛ به‌ویژه نسبت دادن واژه ایدئولوگ به هر کدام از این دو بزرگوار که بی‌خبری نویسنده را از معنا و مفهوم و مثل و مصداق این کلمه بر آفتاب افکنده بود. بر اهل فن پوشیده نیست که ایدئولوگ انقلاب با هیچ تفسیر و تعبیری قابل اطلاق به هیچ یک از طرفین دعوا نبوده و نیست و نخواهد بود. از این خطای فاحش هم چشم پوشیدیم و شگفتی نکردم چرا که در سرزمینی که تبلیغ و ترویج و تبیین دین به دست ملاحان و ملاحین افتاده باشد، عجبی نیست که تحلیل

ایران به جدال سروش و داوری تحویل شد، باردیگر آن بحث بی‌فایده را بستر حمله به ژورنالیست‌ها سپرده شده باشد. در داوری‌ها که در زمانه و زمینه‌ای می‌زییم که نه که را منزلت مانده و نه مه را و هر روز از کرانه‌ای بوی عفن انحطاط به مشام جان می‌رسد و دماغ را می‌آزارد و خاطر را پریشان می‌سازد. هر روز که بر این ملک می‌گذرد بیش از پیش به یاد مقدمه فصیح و بلیغ تاریخ جهانگشا می‌افتم که: «... به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک‌دوار... مدارس درس، مُن‌درس و معالِم علم مُطمس گشته و طلبه‌ی آن در دست لگدکوب حوادث، پایمال زمانه‌ی غدار و روزگار مکار شدند و به صنوف فتن و مَحَن گرفتار... هر یک از ابناء السوق در زئِ اهل فسوق امیری گشته و هر مزدوری دستوری و هر مُزوری وزیری ... و هر مُستَدفنی مستوفنی و هر مُسرفی مُسرفی و هر شاگرد پایگاهی، خداوندِ حرمت و جاهی و هر فُرائشی صاحب‌دوریائی و هر جاشفی کافی و هر خُسی کُسی و هر خُسیسی ریسی و هر غادری قادری و هر دستاربندی بزرگوار دانشمندی و...».

ازین مقدمه که در گذریم به ذی‌المقدمه می‌رسیم؛ نوشتار مورد بحث در روزنامه سازندگی مشحون است از مدعیات بی‌سر و بن نویسنده که کوشیده با احیای دعوای ساختگی پوپر و هایدگر که در دهه شصت

فقط این مقدار بگویم که اگر جناب داوری به دین مبین توسعه و مدرنیسم و لوازم و تبعات آن مشرّف شده و از تجلّد ستیزی نیم‌قرنه و دشمنی بی‌وجه با غرب، آن‌هم از نوع منحط‌فردیدی آن دست برداشته است، زهی خوش‌خبری و می‌توان خطاب به او گفت مبارک‌باد بر تو این مسلمانی! اهاتشرف به هیچ دین و آیین و مسلکی پشت درهای بسته و با انکار گذشته و ادعای این که من از اول‌هم همین‌ها را می‌زدم پسندیده نیست و به‌دور از شجاعت علمی است که فیلسوفان باید بیش از دیگران داشته باشند. داوری به دلایلی که خواهم گفت باید بیاید و علی‌رنوس‌الاشهاد از گذشته خود استغفار نماید تا بلکه‌خدای تاریخ که سخت‌بدان معتقد است، او را بیخ‌شاید. اگر استاد اعظم، تبدیل وضع و تغییر مذاق کرده‌اند باید شجاعت‌ا بر از آن‌رانیز داشته باشند. البته تحول مزاج داوری مسبوق به سابقه‌ای پنجاه‌ساله است؛ معمرین از اهل نظر فراموششان نشده است وضع درون و بیرون ایشان را در پیش و پس از انقلاب ۵۷.

از اخلاق به دور است اگر کسی چند دهه از تریبون‌های رسمی که سخاوتمندانه در اختیارش گذاشته بوده‌اند، عقلانیت غرب را کوبیده و بر کلیّت یک تمدن با این جمله مُهر بطلان زده که: «غرب، عبارت است از مغرب یا غروب حقیقت قدسی» (سال ۱۳۳۳) و پس از آن که نسلی را غرب‌ستیز بار

آورد و نسبت به توسعه و دانش جدید بدبین ساخت با چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای توصیه‌کند که: «نبه‌گوئیم که غرب، غرب است و غروب حقیقت است و هر چه گفته‌بیهوده است نه از این طرف بگوئیم که هر چه غرب می‌گوید درست است» (سال ۱۳۸۹)!

به گمان من خون‌روشنفکری دینی در این سرزمین بر گردن داوری و پیروانش است که این جریان ریشه‌دار را به جرم و جریرت و مفروض غلطِ بهره‌گیری از رهیافت فلسفی لیبرال دموکراسی و پیروی از کارل پوپر به انواع خطاب و اقسام عتاب، فروکوبیده و جوانان این مرز و بوم را به صراطی نامستقیم رهنمون شده و به جویندگان حقیقت، آدرس غلط داده و به پشتوانه فالوده خوردن با ارباب قدرت تمامی کرسی‌ها و رسانه‌ها را صرف ترویج این فکر مسموم کردند و مجال سخن را بر منادیان فلسفه پاستوریزه تحلیلی که کمترین برکتش پیراستن زبان از لاطاللات گزاف بود، تنگ کردند. گویی دل‌سپردگی فرضی روشنفکران دینی به پوپر عین خطا و ضلالت بوده است ولی سرسپردگی قطعی ایشان به هایدگر، محض عطا و هدایت! شگفتنا که چندین دهه از دید ایشان فلسفه پوپر نمی‌توانسته مدخلیتی در مرم‌سالاری اسلامی داشته باشد اما هایدگر می‌توانسته مبنای فکری جمهوری اسلامی باشد؛ گویی پوپر بی‌نماز بوده و هایدگر نماز

شب‌خون‌ای! کاش حال که داوری از پس گذر زمان دریافته که راه به خطا رفته، به جای آن که خود را به آن راه زده و مدعی شود که از اول هم همین حرف‌ها را می‌زده، صادقانه به‌اشتباه خویش اعتراف می‌کرد. داوری در سال‌های اخیر، برای گریز از اقرار به تغییر، پیوسته مدعی شده که در چهل سال گذشته سخنانش را نفهمیده‌اند! این چه رویکردی است که فیلسوفی که مدعی است همیشه سخن فلسفی و نه سیاسی زده جامعه را مهم به‌نقشی کند تا نگوید من همه‌این سال‌ها بر سبیل خطا بوده‌ام البته من با داوری هم‌داستام که سخنان او چندان قابل فهم نبوده و نیست؛ آن‌هم نه از غایت ژرفا و پیچیدگی بلکه از نهایت پراکندگی و آشفتگی فردیدی!

اینک حامد زارع به نیابت از خیل دوستان‌ان داوری که نه از حبّ ایشان بلکه از بغض سروش که نمی‌دانم چه هیزم تری بدیشان فروخته است از مدعای مستدل خجسته‌رحیمی در باب تلّون مزاج استادشان برآشفته و کوشش نموده است بانقی سروش اثبات داوری کند. وی با استناد به کتابی از داوری که نامی از آن نمی‌برد به گمان خود لکه ضدیت با مبدرینته را از دامن داوری می‌زداید.

تشبّه به نوشته‌ای از داوری در ذمّ تجدد ستیزی مثل آن است که بگوئیم هایدگری که هستی و زمان را نوشته، نمی‌توانسته عضو حزب نازی شود!

وزندیک متوجه جامعه و مردمان خواهد شد و باید برای کنترل تأثیر آن‌ها و بامیریت تحقق آن‌ها کار بابرنامه داشت انجام می‌دادند تا بر مبنای هریک از آن‌ها و تبعاتی که بی‌توجهی بدان‌ها متوجه جامعه می‌کند راهبردهای خویش را مشخص دارند برای نمونه به سیستم آموزشی مملکت توجه کنید آیا اصلاح آن و خارج کردن این سیستم از حالت انفعال و بی‌موضعیتی که در برابر وضعیت کلی مملکت دارد و مطالبه‌ای بسیار حیاتی محسوب می‌شود اصلاح طلبان تا به امروز حرفی زده‌اند و اشاره‌ای نداشته‌اند تا بر مبنای آن گفته شود که اگر اصلاح طلبان قدرت را به دست آوردند حتماً برای آن طرح و برنامه‌ای خواهند داشت؟

باتأسف باید گفت که در همه شعار و شعور اصلاح طلبی در طی سال‌های گذشته آنگاه که اصلاح طلبان نگاهی به سیستم آموزشی داشته‌اند همه تمرکزشان بر این بوده که از ظرفیت‌های

تهیجی و تبلیغی دانشجویان و معلمان برای اخذ رأی استفاده کنند و چون به قدرت رسیده‌اند یادشان رفته است که ما اگر نمی‌توانیم مطابق با شرایط روز به تحول و تغییر در همه امور متصل به سر نوشت مملکت امیدوار باشیم بدان خاطر است که سیستم آموزشی در شناسایی و تربیت نیروی انسانی توسعه یافته زمین گیر و بی‌برنامه است و با اساساً ما مورثی برای خویش در این زمینه احصاء نکرده‌است!!!

این داستان را می‌توان در محدوده همه اصناف و اقشار شاهد مثال آورد و گفت که اصلاح طلبان چه در زمانی که در قدرت بوده‌اند و می‌بایست همه همت آن‌ها صرف خدمت شود و چه در زمانی که رقیب جمع‌مواع (نجریان حاکم) شناخته می‌شدند و می‌باید مشکلات و مطالبات مردم را به عنوان یک توصیه به قدرت‌مداران انتقال دهند نتوانسته‌اند برای بهبود شرایط و وضعیت اقشار و اصناف طرح و برنامه ارائه دهند چون آن را در اشل مأموریتی خود نیافته و با مجاز مطالبات حزبی خود ندانسته‌اند

این نزدیک به دست آورده به این نظر استوار که اساساً اصلاح طلبان به خود جز حمت نداده‌اند که با مفاهیمی از این دست (داشتن برنامه برای کسب قدرت) ارتباط برقرار کنند و یا اصلاح طلبان در عمل الزام برداختن به چنین ضرورتی را لمس و حس نکرده‌اند زیرا که اگر چنین مأموریت و رسالتی راجز مسئولیت و وظایف خود می‌دانستند تا به امروز اقدامی برای شناسایی دو مؤلفه بسیار اساسی در شکل‌گیری مطالبات یعنی

۱- کمبودهایی که در این زمینه‌ها می‌بینیم و موجب محدودیت و تنگنای برای مردمان می‌شود و باید برای برطرف کردن آن‌ها اقدام با برنامه و سازمان‌افته‌ای داشت

۲- نیازها و باهمان کمبودهایی که در آینده دور تعطیل بردار نبوده تا جایی که یک مسلمان موظف است که در هر وضعیت و با هر سختی که شده با امر به معروف و نهی از منکر امور را به‌مجرای اصلی خود بازگرداند بگذریم و به ادامه بحث پردازیم و به این نکته ورود کنیم که اصلاح طلبان برای در اختیار گرفتن قدرت اولاً برای اصلاح آنچه که از اصول فاصله یافته است و ثانیاً برای خدمت کردن به کسانی که در شعاع شعارها و تبلیغات آن‌ها قرار گرفته‌اند کدامین نقشه راه و برنامه‌ریزی رداشته‌اند؟

در پاسخ به این سؤال من نه از منظر یک منتقد محض بلکه به عنوان کسی که تلاش داشته‌ام در فعالیت‌های سیاسی خود را نزدیک به اصلاح طلبان نشان دهم بنابر تجربیات بسیاری از

نقد و آسیب شناسی نحله (مشرّب و مسلک) سیاسی اصلاح طلبی



دوستان تا بدین جای کار و در تلاش برای تأکید گذاردن روی این ادعا که اصلاح طلبی را در ایران نمی‌توان در قالب و قاموس حزب معرفی کرد به این شاخص‌های تا حدودی کمی اشاره کردیم که فعالیت حزبی عملاً باید دارای شاخص‌های ۱- تشکیلات پایداری فعالیت حزبی را تحت تولید بگیرد ۲- تشکیل و یا حزب باید محل ثابتی داشته باشد ۳- اراده رهبران ملی و مذهبی آن بر کسب قدرت استوار باشد ۴- حزب با ابزار انتخابات به دنبال کسب و جلب حمایت عمومی باشد و با ارائه تکمله‌ای بر هریک از این موازین بیان داشتیم که در یک اشل عملی و قابل اثبات و آن‌هم در سطح کلان ملی اصلاح طلبان برای ایجاد هیچ یک از این شاخص‌ها تلاش سازمان یافته و مستمری نداشته‌اند.

انسانی است خود را وقف تحقق آن می‌نماید هر چند که اگر چنین هدفی با تحققش بتواند زندگی خود او را هم تحت تأثیر بگیرد و یا باسوق دادن همه جامعه به سوی آرامش (از طریق بسط امنیت) و آسایش (از طریق توسعه سلامتی) خود نیز از نعمت امنیت و سلامتی بر خوردار شود پس می‌بینید که در عرصه سیاست گستره مطالبه بسیار باز و پیچیده است یعنی این گونه نیست که یک سیاست‌مدار و یا یک حزب سیاسی آرزو و خواسته‌ای رداشته باشد که بتواند آن را با ابلاغ شعار و یا حد اکثر باریختن در خیابان و اعمال اراده قهری در مقابل قدرت مسلط محقق گرداند (اگرچه که این دو روش از روش‌هایی است که در جریان عمومی کردن مطالبه و یا خواست بنابه ضرورت و شرایط مورد استفاده واقع می‌شوند) برای مثال آنجا که گفته می‌شود محور فعالیت حزب سیاسی و به تبع آن هر عنصر حزبی کسب قدرت برای ارائه خدمت است همین خود می‌تواند به عنوان محوری‌ترین مطالبه یک حزب سیاسی شناخته شود و عنوان گردد که حزب برای به دست آوردن آن باید برنامه‌ریزی و یا نقشه راه بسیار روشنی داشته باشد.

حال اجازه بدهید همین مطالبه را به نزد اصلاح طلبان ببریم و با تأکید روی این اصل که اصلاح طلبان هم به عنوان یک نحله و یا مشرب و مسلک سیاسی می‌باید دنبال به دست آوردن قدرت برای ارائه خدمت و یا تحقق رسالت خویش باشند از آن‌ها بپرسیم که برنامه‌ریزی و یا نقشه راه آن‌ها برای کسب قدرت آن‌هم برای خدمت در طی سالیانی که آن‌ها خود را با ترویج شعار و تبلیغ نام و البته بدون کار سازمان یافته برای تولید و توزیع فواید نگرش و عمل معرفی کرده‌اند چه بوده است؟

در اینجا و قبل از پرداختن به نکته مهم مورد اشاره در سطور فوق لازم است به این نکته بسیار پراهمیت اشاره بکنیم که مطابق با تعریفی که از مفهوم اصلاحات و اصلاح طلبی مستفادمی شود کار اصلاح طلبان سخت‌تر از هر نوعی از نگرش

حسن اسدی
عضو شورای عالی سیاست گذاری
حامی استان زنجان
hasnasadi.1338@gmail.com

در شماره گذشته، آنگاه که مقصود بر بررسی زیرساخت‌ها استوار شد و تأکید بر اصول برنامه‌ریزی محور بحث قرار گرفت، چهار محور زیر که در اساس چرایی نیاز به برنامه‌ریزی را علنی می‌سازد:

- ۱- چه چیزی را مطالبه نماید؟
- ۲- برای برآورده شدن آن‌ها چگونه باید عمل کند؟
- ۳- از چه کسانی درخواست کمک کند؟
- ۴- اگر خواست اوقالی همگانی در جامعه را به دنبال خود دارد مجموعه این مطالبات را با متوسل شدن به چه نهاده‌ای به انجام رساند؟

مد نظر واقع شد و قول داده شد که در سلسله گفتارهایی این محورها را اکاوی نمایم تا ببینیم که یک جریان فکری برای طراحی مدل خاص برنامه‌ریزی برای فعالیت سیاسی (نقشه راه) خود باید چه موازینی را رعایت و به چه سؤالاتی پاسخ دهد. حال می‌خواهم با گریز به این اصل که برنامه‌ریزی همیشه برای تحقق مطالبه و هدفی صورت می‌گیرد از اصلاح طلبان بپرسم که مطالبه واقعی آن‌ها که خود را به عنوان هدفی جمعی مشخص می‌دارد و به نوعی اصلاح طلبان را مجبور می‌سازد که دنبال برنامه‌ریزی و نقشه راهی روشن برای فعالیت‌های آینده خود باشند چیست و یا چه می‌تواند باشد؟

برای پاسخ به این سؤال باز باید به مفهوم حزب و کار حزبی برویم و دوباره به این تعریف موزج آر کار و فعالیت حزبی بپردازیم که در آن گفته می‌شود که یک فعال و یا مجموعه‌ای از فعالان حزبی درصدد برمی‌آیند که با به دست آوردن قدرت به مردمان و مملکت خویش خدمت کنند و یا به قولی فعال حزبی و سیاسی بارسیند به این آگاهی که رسالت (مأموریت) انسانی او همراهی با مردمان برای ساختن زندگی در شان

آسیب شناسی معرفتی جامعه‌ی ایرانی (با نگاهی به گفتمان اصلاح طلبی)

گفتمان نابرابر و کارکردها

• کار کرد در نظام آموزشی

۱- سرکوب تفاوت‌های قومی و زبانی و مذهبی:

سرکوب بی رحمانه و خشونت‌بار زبان‌های غیر فارسی و حتی گویش‌های غیر تهرانی به حدی است که تو گوئی خارج از آن خبری نیست. همین دانش نیم‌بند هم همین جاست و دیگران سهمی در آن ندارند و قتی شنیده می‌شود که فلان استاد بنام یا نویسنده مشهور یا شاعر توانا یا هنرمند و آدم مشهور و معروف شهرستانی است. عرب است؛ کرد است؛ بلوچ و یالرو یا گیل است، ناگهان قدر و منزلتش کاسته می‌شود و تو گوئی در دانش و معرفتش هم کاستی پدیده‌امد است. اگر دانش آموز و یادشجوی تهرانی بفهمد که معلم، دبیر و یا استادش ترک، لری یا عرب و غیره است بر او دلیری می‌کند. چنین حقی به او داده شده است.

البته مسئله‌ای بی‌اخته نمی‌شود. کار کردن حتی در ضد گفتمان‌های سیاسی هم دیده می‌شود خیلی از افتادها به نحوی عملکرد قدرت سیاسی حاکم نیز به‌طور غیر مستقیم و از طریق تحقیر قومیت‌ها در قالب طنز و جوک، شاید نه به قصد تحقیر قومیت‌ها؛ ارانه می‌شود. اما بدین‌هن هویت و وجود قومیت‌ها و به‌عنوان ابزار انتقال معنی و مورد سوء استفاده قرار دادن هویت‌های قومی نشان از گفتمان بیمار اثرشرافی نابرابر و غیر انسانی مادر.

۲- رویکرد منفعلانه در رابطه با دانش غربی:

در مواجهه با غرب و دانش غربی رویکرد منفعلانه و مبتنی بر سامان‌دانی و گفتمان نابرابر و ساترالیست خودی داریم. بنابراین دریافت ما بشدت محدود ناقص و غیر منطقی است از سوی دیگر دریافت‌مان «تفسیری است نه تحلیلی» از این زودانش ما توصیفی است و نه کاربردی و فارغ ازتحصیلات ما از وارد شدن در عرصه‌ی عمل وحشت دارند و همین موجب ناکارآمدی محافل علمی ما شده است. همه اعتراف دارند که چند سال سابقه و تجربه عملی بیرون از محیط‌دانشگاه که گاهی هم در راستای رشته تحصیلی نیست لازم است. چرا این همه هزینه صرف آموزش می‌شود؟ تنها کارکرد نظام آموزشی در رابطه با علم و دانش تولید مدرک است و لذا مدرک گرایی تبدیل به طمع می‌شود. و بنابراین جای تعجب نیست که دانشگاه‌ها چرخ پنجم تلقی می‌شود و بودودنشود تأثیری نداشته باشد. و محصولات آن‌هم در تولید مقالات و رساله‌ها و غیره اتفاقا ساترالیستی و در راستای تأیید حکومت‌ها درمی‌آید؟ حتی اگر ظاهر آبدیدی نفاذانه هم داشته باشند.

۳- انسان‌خیالی:

در علوم انسانی که انسان موضوع مطالعه است، تمامی مطالعات و بررسی‌ها و آسیب‌شناسی‌ها معطوف به شناسایی الگویی از تعریف موجودی بنام انسانی ایرانی به اندازه‌ای انتزاعی و خیالی که اگر بشود مصداق عینی برای آن یافت یک تهرانی است آن‌هم بدون ویژگی‌های طبقاتی و غیره و آن‌وقت در تدوین برنامه‌ها که توسط کارشناسان صورت می‌گیرد این موجود خیالی و غیر واقعی ماکل عمل قرار می‌گیرد. این موضوع به قدری حضور جدی دارد که کسی نسبت به آن تشکیک نمی‌کند. پانایان‌ها می‌باش با موضوعات واقعی و مبتنی بر تفاوت‌ها پذیرفته نمی‌شود و فاقد اعتبار علمی قلمداد شده و در حاشیه قرار می‌گیرد. بدیهی است که این مطالعه کارکرد نداشته و برنامه‌هایی هم که در این راستا تنظیم می‌شود به نتیجه‌نرسد. فرقی نمی‌کنند برنامه‌های ارائه شده مبتنی بر اقتصاد دولتی باشد یا اقتصاد آزاد در هر صورت منجر به نتیجه‌چینی شود.

۴- پارادوکس های اقتصاد توسعه:

آیا باید حال به این موضوع دقت کرده‌اید؟ تخصیص منابع از دو طریق صورت می‌گیرد. اقتصاد مبتنی بر برنامه، اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و مکانیسم قیمت‌ها و هر کدام مدعی هستند تخصیص آن‌ها بهینه است. کاری به این نداریم که کدام یک منجر به تخصیص بهینه می‌شود. بحث ما اینجاست که مدعیان اقتصاد بازار آزاد در ایران نیز برنامه اقتصادی ارائه می‌دهند؟!! اقتصاد آزاد در مقابل اقتصاد برنامه‌ای است و این در حالی است که هر کدام از این‌ها (طر فاران اقتصاد آزاد) ۵ هیلو برنامه نوشته‌شده‌ی آماده دارند. آیا برای خودشان سؤال نیست که چرا برنامه می‌نویسند که در این صورت میان آن‌ها و مدعیان اقتصاد دولتی و برنامه‌ای چه تفاوتی وجود دارد؟ البته ممکن است توجیهانی داشته باشند درست یا غلط اما واقعیت از این ناشی می‌شود که آن‌ها هم متأثر از نظام آموزشی ساترالیستی و مبتنی بر خودی و غیر خودی برای پاسخ دادن به ترس پنهان از

اشاره: جزوه «آسیب‌شناسی معرفتی جامعه ایرانی (با نگاهی به گفتمان اصلاح طلبی)» در سال ۸۶ تهیه و در سال ۸۷ تکمیل گردیده و در سال ۸۸ نیز مورد بازنگری قرار گرفته است. ابتدا در نظر داشتیم لحن جزوه را نیز بهروز کنیم ولی از سوی دیگر لحن اولیه جزوه، حاوی نگرانی‌ها و دغدغه‌هایی بود که حوادث بعد از انتخابات نیز مهر تأییدی بر آن‌ها محسوب می‌شد، از این رو در ترسیم فضای هندسی ادعاهای تحلیل و تفهیم آن‌ها تأثیر دارد، لذا ما را بر آن داشت تا همان لحن اولیه را در انتشار مجدد این تحلیل حفظ کنیم.

این جزوه در واقع تلاشی است برای

غیر خودی‌ها و تقویت ساترالیسم ناگزیر بر ابزارانه برنامه و توجیه مداخله هستند؟ که این مسئله موجب پررنگ شدن نقش و حضور دولت در اقتصاد می‌شود. این پارادوکس را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

۵- نظام نابرابر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی:

اما کارکرد این نظام آموزشی به اینجا ختم نمی‌شود. ساختار سیاسی و اجتماعی مانیز از آن متأثر بوده و نوعی نظام نابرابر مبتنی بر خودی و غیر خودی را به دنبال خود می‌آورد. آن‌هایی که تهرانی‌ترند خودی‌ترند و آن‌هایی که دورترند، غیر خودی‌تر. در تفکر نژاد آرایی آن‌هایی که آرایی‌ترند خودی‌ترند. که در این تفکر شاهنشاه آریامهر در مرکز «ما» (خودی) ها قرار دارد و آن‌هایی که از شاهنشاه دورترند، «بر ما» (غیر خودی) تر و به بیگانگان نزدیک‌تر گر چه خود شاه را بیگانگان آورده باشند؟! در تشیع سنتی تاریخی آن‌هایی که به ولایت نزدیک‌ترند «ما» (خودی) ترند و آن‌هایی که از ولایت دورتر غیر خودی‌تر و «بر ما» و به بیگانگان نزدیک‌تر. و در نهایت آن‌هایی که به حکومت نزدیک‌ترند خودی‌ترند و آن‌هایی که دورتر غیر خودی‌تر. در این نزدیکی و دوری هم نزدیکی جغرافیایی مطرح است هم نزدیکی فکری و بنابراین ساترالیسم و مرکز گرایی به وطن پرستی تأویل می‌شود و عدم تمرکز به بیگانگان نزدیک‌تر.

در این منطق بعضی وقت‌ها جغرافیا پررنگ‌تر می‌شود و گاهی هم تفکر و ایدئولوژی، اما آنچه که وجه مشترک همه‌ی گفتمان‌های ایرانی است، حضور قوی خودی و غیر خودی است. در اینجا فرقی نمی‌کند که چه کسی به قدرت برسد. ساختار مبتنی بر اشرافیت است، یعنی شرافت داشتن. عدای که خودی هستند. بر کثیری که غیر خودی محسوب می‌شوند. این مناسبات در درون ضد گفتمان‌ها هم جاری و ساری است. در صورتی که در گفتمان ملی گرایی که تعریف مبنایی دولت – ملت‌ها در عصر مدرن محسوب می‌شود. همه‌ی آن‌هایی که داخل یک جغرافیا قرار دارند «ما» (خودی) هستند. در این جغرافیا «بر ما» (غیر خودی) وجود ندارد و لذا در بطن دموکراسی این برابری وجود دارد در بطن آزادی هم این برابری وجود دارد. و بدون این برابری دولت – ملت مدرن شکل نمی‌گیرد

۶- فاقد کردن حال:

بزرگ‌ترین سرتقی که از ما (به معنای «ما» ی مدرن) می‌شود، منابع طبیعی، ثروت‌های خدادادی و یافزار مغزهایمان نیست. زمان و فرصت زندگی مان است که در زدیبه می‌شود، چرا که به آن و اهمیت آن واقف نیستیم و این از اقتضائات گفتمان و پارادایم دانیای جامعه ماست. و وقتی زمان اهمیت نداشته

باشد، عمر و حیات انسانی و حق زندگی و لذت بردن هم با آن می‌رود. دیگر چه فرقی می‌کند. در کجاودر چه زمانی زندگی می‌کنی؟ گذشته یا آینده؟ وقتی عمرت در زدیبه می‌شود زندگی ات به سرعت می‌رود دیگر هیچ چیز اهمیت ندارد و وقتی قرار نیست از زندگی لذت ببری، چه در یک جامعه بدوی زندگی کنی و چه در دوازدهی تمدن و یاد در چشم انداز ۱۴۰۰ فرق نمی‌کنند. اول باید زندگی کنی و بعد بخواهی آن را بسازی و بهتر کنی، وقتی خودت برای خودت در گفتمانی که خود یافته‌ای و به آن تن دلدای و باور داری حقی قائل نیستی، خوب دیگران که تعارف ندارند. نه تنها برای جیب‌هایت بلکه برای عمر و زندگی ات هم پیشه می‌کشند. ولیت به پاسخگو نیز نیستند در گذشته خوابت می‌کردند که ما از بهترین‌ها بییم و پدرانمان چنین و چنان بوده‌اند و ما از این نسل هستیم و البته کم‌کام ادامه دارد و روز و روز گارت و زندگی ات

سیاه و تاریک بود و البته چه حالی می‌کردی؟ بعدها آمدند و گفتند بابا تو از نژاد آریایی هستی، برترین هستی و غیره و خوابان کردند و پرندند و چاپیدند و بیدار شدیم دیدیم در حلیی آبادها و در منجلا ب فساد و تبهکاری غوطه‌وریم. و البته هنوز بیدار نشده‌ایم چرا که هنوز زمان را در کنر دیده‌ام. عمر و زندگی مان واجدهمیت نیست. کسی نیست بمیلگویند که حال نفدت زارست چه کسی در آینده دست‌رامی گیرد و غایبی و از حال‌و زندگی محروم. آینده هم پسان امروز که آینده‌ها بروز بود می‌آید و می‌رود اما ما هم چنان غایبیم. باید در حال بود و حال را یافت. آینده‌ها درون حال شکل می‌گیرد. حالت خوب باشد، آینده‌ات هم خوب است حالت اگر تعریفی ندارد آینده‌ات هم شاه را بیگانگان آورده باشند؟! در تشیع سنتی تاریخی آن‌هایی که به ولایت نزدیک‌ترند «ما» (خودی) ترند و آن‌هایی که از ولایت دورتر غیر خودی‌تر و «بر ما» و به بیگانگان نزدیک‌تر. و در نهایت آن‌هایی که به حکومت نزدیک‌ترند خودی‌ترند و آن‌هایی که دورتر غیر خودی‌تر. در این نزدیکی و دوری هم نزدیکی جغرافیایی مطرح است هم نزدیکی فکری و بنابراین ساترالیسم و مرکز گرایی به وطن پرستی تأویل می‌شود و عدم تمرکز به بیگانگان نزدیک‌تر.

۷- مشکل ارتباطی:

ساترالیسم تنها موجب به وجود آمدن مناسبات اشرافی و نابرابر نشده بلکه ارتباطات اجتماعی را هم مختل کرده است. این اختلال در دو وجه قابل بررسی است: الف – ارتباطات قومی که نتیجه ساترالیسم جغرافیائی است. ب – ارتباطات ساختاری که نتیجه

ساترالیسم اعتقادی است. الف – ارتباطات قومی: پیش تر گفته شد که آموزش ساترالیسم چن نوعی نگرشی را در دانش آموزان ایجاد می‌کند: تحقیر و تمسخر قومیت‌ها و غیره. از سوی دیگر تلاش برای ایجاد مناسبات دموکراتیک نیازمند نگرش برابره است. ناگفته پیداست فعالین دموکراتیک برای ایجاد ارتباط میان تمام احاد جامعه باچه مشکلاتی روبرو هستند. خود تهرانی‌ها اولین قربانی این اختلال ارتباطی هستند. هم از این نظر که در این فضای مسموم زندگی می‌کنند که تلاوم ده‌ه‌اند نابرابری‌ها و در نتیجه حاکمیت استبداد است و هم از این نظر که از ایجاد ارتباط سالم با قومیت‌ها محروم هستند.

ب – ارتباطات ساختاری: آموزش ساترالیسم با ایجاد نوعی نگرش قییمه‌بانه نسبت به غیر خودی‌ها (خصوصاً طبقات پایین) در اقدشار و روشنفکر و در مقابل بابینی و نگرش همراه با سوءظن نسبت به روشنفکران، ایجاد ارتباط سالم و معطوف به نتیجه را سخت کرده و عملاً روشنفکران را با مشکلات بسیاری مواجه نموده است.

۸- ناتوانی، وابستگی و کودن سالاری:

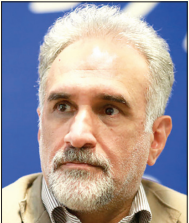
تصور استقلال و تصور وحشتناکی است. استقلال در منطقه چهل قرار می‌گیرد و ترسناک است. بنابراین ساترانی و زندگی در آگاهی قرار دارد: آگاهی‌ای که متن می‌دهد. هویت وابسته است که موجودیت و حق و حقوقی برای ایجاد می‌کند. وابستگی است که سلسله مراتب «ما» (خودی) و ساختار آن را می‌سازد. هر چیزی که بوی استقلال بدهد در منطقه ترس و جهل قرار می‌گیرد و باید نشان دهیم نسبت به آن چیزی نمی‌دانیم و خود را به کودنی و نادانی بزیم تا متهم نشده بلکه اسباب ترقی و ترفیع هم بشود.

در مقابل اگر بخواهیم مستقل باشیم، (توانایی) چنین مفهوم و تصویری بدعت، نوآوری و ستیز با هنجارها تلقی می‌شود اگر جمعی بخواهند گروهی را به وجود آورند، اولین سؤال این است به کی و یا کجا وابسته هستند. یعنی ای نفسه مشروعبت ندارند مگر وابستگی شان معلوم شود. یعنی وابسته به کدام از سطوح اشرافیت هستند. در غیر این صورت هویت موجودیشان شناخته نمی‌شود یعنی بر اساس سامان دانیی مفهوم بنام استقلال وجود ندارد. باز ما هستند



رحیم حمزه

می‌کند. نگارندگان پیشاپیش از هر گونه انتقاد و پیشنهاد برای تکمیل این بحث استقبال می‌کنند. در بخش‌های قبلی تحت عنوان گفتمان مسلط جامعه ایرانی (گفتمان نابرابر) از تسلط تام و کامل ثنویت در



احمد حکیمی‌پور



علی مهری

طرح یک گفتمان و یا ایجاد رخت‌های در سامان دانائی جامعه و جا انداختن بحث ضرورت تحول معرفتی، بدیهی است این بحث با این جزوه بسته نمی‌شود و در واقع آغازی است که با مشارکت همه تداوم پیدا

یابد. ما، یا به ما وابسته هستند یا به «بر ما» (غیر خودی)‌ها و بیگانگان وابستگی دارند.

از یکسوار تباط داشتن با گروه‌های مستقل جرم و خلاف تلقی شده و این چنین احزاب مستقل از سوی گفتمان مسلط در انزوا قرار می‌گیرند. از سوی دیگر بر اساس تجربه شکست‌ها و نیز تصویری که مردم از وابستگی دار ندیابو ندارند که حزبی مستقل از حاکمیت بتواند شکل بگیرد. بنابراین مجددا در انزوا قرار می‌گیرند.

بدیهی است هویت‌های قومی و یا فکری که در راستای حکومت و سیستم حاکم نباشند؛ مستقل بخواد شکل بگیرد به شیوه‌های گوناگون با یکوت و سرکوب می‌شود. این چنین یاد می‌گیریم که باید وابسته و آویزان به افراد یا جایی باشیم و نمی‌توانیم هویت مستقلی برای خود قائل شویم. قوانین جاری مربوط به حرکت‌های اجتماعی و فرهنگی نیز از سوی کسانی تعیین می‌شود که در این نظام آموزشی پرورش یافته و خارج از آن نمی‌توانند فکر کنند. و بنابراین رویکرد قوانین مقابله کردن و بستن راه‌شدهر گونه فکر، اندیشه و هویت مستقلی است.

از این رو اعتراف به ناتوانی ارزش و جهل مایه سلامت و برائت و خلاصی و کودن بودن و خود را به کودنی زدن باعث آرامش و راحتی معلم و استاد و مدیر مافوق بوده و در نتیجه اسباب ترقی و ترفیع و این چنین بهشت استبداد برای «ما» (خودی‌ها و کوندها) و جهنمی برای صاحبان فکر و اندیشه مستقل که «بر ما» (غیر خودی‌ولی آگه) تلقی می‌شوند، به وجود می‌آید.

• سامان دانائی و اخلاق

داستان دون‌کیشوت و کشاکش شخصیتی که گرفتارش بود و سرگردانی وی میان سنت‌های پیشین و پیشرو داستان امروز ماست. بنا اخلاقی و یا بهتر بگویم بی‌اخلاقی امروز جامعه‌ی ما چیزی نیست جز تغییری که در سامان دانائی جامعه‌مان در حال پدید آمدن است و نتیجه‌ی گذار. گذاری طولانی؛ طولانی نه از این جهت که طولانی شده، بلکه بیشتر از این جهت که «زمان» برای ما حائز اهمیت زیادی است و در وضعیتی نیستیم که بیش از این زمان را از دست بدهیم و همین مسئله یعنی تعجیل داشتن باعث شده دست به اقداماتی بزیم که نه تنها زمان رسیدن به مقصود را کوتاه‌تر نکرده بلکه نتیجه معکوس داده و شاهد اتلاف زمان بیشتری هم باشیم و البته گذار طولانی‌تر و باتر از آن یعنی گذار از متنی به متنی دیگر؛ از تعصیب به تعصب دیگر؛ از انقلابی به انقلابی دیگر و همه‌ی این‌ها به صورتی اجتناب‌ناپذیر – یعنی ما دانیم که چاره کار انقلاب نیست – پیش می‌آید و مانیز به صورتی انفعالی به دنبال حوادث و با آرزوی دست‌یافتنی ایفاقی نقش مؤثر (فعال) ولی بی‌سرانجام بودیم هستیم و خواهیم بود.

در این مسئله بجای «تعجیل» می‌بایست «تعقل» کرد. «گذار» ما همان‌طور گفته شد بجای گذار از متن به میدان و فاعل شناسنده به متنی دیگر بوده همین! و سرانجام آن نیز مشخص یعنی رها شده میان انقلاب‌ها.

• اخلاق خشونت

همان‌طور که پیش‌تر در بحث سامان‌دانائی اشاره شد، در نتیجه‌ی روبروایی ما با معرفت جدید دچار شوک معرفتی شدیم و به دنبال آن بر خودر انفعالی

ما با این معرفت که دو وجه داشت «تدافعی» و از سوی دیگر «وادادگی» جامعه ما دارای دو حوزه‌ی معرفتی شد (شکاف معرفتی). دو حوزه‌ی به‌ظاهر متخاصم اما هم‌روش و هم‌سنگ و هر دو بریده

گفتمان ایرانی سخن به میان آمد و استبداد و چگونگی شکل‌گیری آن در درون جامعه از نقطه‌نظر گفتمان تشیع تاریخی و سنتی و گفتمان نژاد آرایی مورد بررسی قرار گرفت و اینک گفتمان انقلاب اسلامی بر خاسته از اندیشه ضد گفتمان تشیع علوی که در نقطه مقابل تشیع سنتی و تاریخی قرار می‌گیرد و به خواستگاه مبارزات ایران‌با هر گونه تفکر استبدادی مبتنی بر اشرافی‌گری تبیین گردید و اینک و در بخش پایانی در ذیل گفتمان مسلط جامعه ایرانی و استبداد و پس از طرح موضوع گفتمان و نظام آموزشی، به‌موضوع گفتمان نابرابر و کارکردها خواهیم پرداخت:

از حال و از انسان (به‌عنوان فاعل شناسنده) که در دو این معرفت‌ها جای انسان خالی است. انسان موجودی است سیاهی لشکر بدون نقشی تأثیر گذار و تعیین کننده؛ ارزش‌ها و اخلاق در جایی دیگر تعیین می‌شود و ما ناچار به انتخاب میان سنت و شبه مدرنیسم، و این نه تنها گذار را به سرانجام نمی‌رساند بلکه راه به‌سوی بن‌بست دارد و فروپاشی اخلاقی نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن و فراگیر شدن بی‌اخلاقی و از جمله اخلاق خشونت و جامعه‌ای که راه به‌سوی بحران دارد. چرا که اخلاق خشونت آلت رانیو اخلاق سازنده در یک جامعه‌ی به‌بن‌بست رسیده‌است البته آینه‌دیسار مخاطره آمیز تری در صورت بی‌توجهی به ابعد معرفتی در انتظار ماست. جامعه‌ای که بی‌اخلاقی در آن نهادینه‌شده و ساختارمند شود و اخلاق سالم انسانی گهری نیابد.

• کار کرد گفتمان نابرابر در گفتمان

اصلاحات

می‌توان کارکردهای دیگر گفتمان نابرابر را در سایر گفتمان‌ها نشان داد. اما به دلیل اهمیت زیادی که آسیب‌شناسی معرفتی گفتمان اصلاحات دارد و این نوشتار تلاشی است برای طرح گفتمان آلت رانیو اصلاحات لذا در این بخش فقط به کارکرد گفتمان نابرابر در اصلاحات می‌پردازیم:

• نابرابری در گفتمان اصلاحات:

گفتمان اصلاحات بر اساس مروجان این گفتمان قرآنی از گفتمان انقلاب اسلامی است که در ادامه

گفتمان مشروطیت به وجود آمد. یکی از مؤلفه‌های مهم گفتمان مشروطیت استقلال ملی بود که مبنای گفتمان دولت – ملت است. ضد گفتمان مشروطیت که در مقابل گفتمان استبداد مطرح شد نیازمند محملی بود که ملیت را معنادار کند و این حادثه زمانی اتفاق افتاد که پان ایرانیسم هم زمان با پان عربیسم پان ترکیسم در حال میانه‌روی داد. و بدین‌سان و در نظام آموزشی ما شده اما همان‌طور که گفتیم زمانی که پان ایرانیسم با نژاد آرایی و زبان فارسی همراه شده منبایی شد برای «از ما و بر ما» (خودی و غیر خودی)‌های جدید و نظام اشرافی جدیدی پیش آورد که استبداد پهلوی نیازمندان آن بود و این چنین گفتمان مدرن منحر شد.

رویکرد جدیدی که اصلاح طلبان در سال ۷۶ پیش گرفتند بازگشت به تثلیث پهلوی – گفتمان پان ایرانیستی – بود که اساس استبداد پهلوی را فراهم ساخته بود و در بحث سامان دانائی جامعه ایران مورد اشاره قرار گرفت. دارای وجوه ساترالیستی و مرکزیت ایران که جغرافیایی حق و پاکی بود و مظهر آن‌هاورمازدا. ادامه گفتمان مشروطیت موجد گفتمانی بود با واژه‌هایی مانند آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، ایران برای همه‌ی ایرانیان و زیر مجموعه‌های آن یعنی شایسته سالاری، تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق، و البته واژه‌هایی زیبا و جذاب. اما این واژگان نمی‌توانستند واجد معنایی فراگیر و ملی باشند و فقط در حد شعار باقی ماند دلایل آن را می‌توان به چهار دلیل کلی و نیز معرفتی طبقه‌بندی کرد:

یکم: گفتمان پان ایرانیستی نهفته در درون آن این معنار نمایندگی نمی‌کرد (به‌عنوان گفتمان نابرابر و غیردموکراتیک).

دوم: دانش آموختگان نظام آموزشی قدیم و جدید که اکنون به‌عنوان روشنفکر ایدئولوگ جنبش اصلاحات در رأس و هدایت جنبش قرار داشتند با دلایل الودگی گفتمانی نمی‌توانستند مفهومی عمیق از معرفت دموکراتیک را مبتنی بر برابری مطلق

انسان‌هاست، بپذیرند و قبول داشته باشند. آن‌ها به خودی و غیر خودی قائل بودند در تمامی ابعاد آن یعنی هم نابرابری پان ایرانیستی، هم نابرابری مذهبی؛ هم نابرابری ناشی از تبعیض و بی‌عدالتی گفتمان مسلط و استبدادی (به‌عنوان هربان و مدیران جنبش). سوم: گفتمان مدرن با رشد طبقه متوسط شهری ارتباط مستقیم داشت، لذا نوعی گرایش به طبقه متوسط شهری که پیروزی دوم خرداد آن را شرطی کرده بود، به وجود آمد. (به‌عنوان پایگاه اجتماعی و نمادینک مطالبات بخشی از جامعه). یعنی:

لذا مفهوم انسان در گفتمان اصلاحات محدود بود به موجودی انتزاعی بنام ایرانی و بریده از هویت‌های بومی و مذهبی که فقط مختص یک شهر و ند تهرانی است، آن‌هم نه همه‌ی طبقات فقط طبقه متوسط شهری. با حاکمیت اصلاح طلبان بدیهی بود که تهرانی متوسط شهری به حاکمیت برسد و طبقات (خودی و غیر خودی) دیگری شکل بگیرد. از این رو آزادی، دموکراسی، حقوق بشر محدود و محصور بود به شهر و ند تهرانی آن‌هم نه تهرانی کارگر و جنوب شهری، بلکه تهرانی وابسته به طبقه متوسط شهری که فارسی تهرانی را خوب بلد است و تحصیل کرده است و لهجه ندارد یعنی «ما» (اصلاحات). البته اگر این تهرانی از حلقه‌ی «ما» (خودی)‌ها خارج شود و از حقوق قومیت‌ها و طبقات پایین صحبت بکند نه ایرانی است و نه انسان یعنی «بر ما» است و به صورتی سرکوبگرانه با یکوت و منزوی.

بدین‌سان ایرانی‌ای که نمی‌تواند به فارسی تکلم کند و یادشهرستانی زندگی می‌کند یا لهجه دارد و یا از مذهب دیگری است از دایره‌ی تعریف انسان و ایرانی خارج می‌شود و این شعارها در مورد او مصداق ندارد که دیدیم نداشت طبقات پایین و شهرستانی‌ها و قومیت‌ها چگون به اصلاح طلبان را از خود بدانند که برای یکسان سازی نژادی و قومی و برتری زبان فارسی بر سایر زبان‌ها و حتی ترویج گویش تهرانی بر سایر گویش‌های فارسی از هیچ اقدامی کوتاهی نمی‌کنند و به‌جای توجه به سفره خالی مردم در آمده‌ای نفتی به‌طور مباحث دانشگاهی و انتزاعی می‌پردازند که هیچ تأثیری در زندگی پر از درد مردم ندارد. البته این آسیبی است که به یکپارچه شدن ملت حول محور اصلاح طلبی وارد می‌شود و اصلاح طلبان نسبت به آن بی‌اطلاع بودند یا اهمیت نمی‌دانند.

چهارم: همچنین اصلاح طلبان بر خلاف ادعایشان، همانند سایر نخبگان دانش آموختگان در سایه آموزش ترس گرایش ساترالیستی داشته و معتقد به مداخله بودند (به‌عنوان ضعف مدیریتی).

در سایه‌ی آموزش عدم حضور گرایش به مدیریت متمرکز و برنامه ریزی شده برای جامعه داشتند؛ گرچه شعار خلاف آن را می‌دادند و ادعای مرکز نگارند نقش دولت داشتند؛ از این رو با تکلیف کردن مردم – به حال و افاق آینه کردند – به تعریفی که خود از توسعه – اقتصاد بازار آزاد آن‌هم به‌صورت برنامه ریزی شده و اجباری – گرفت‌اند، همه‌ی احاد جامعه را به صورتی اجباری و دیکته شده در این مسیر هدایت کنند. و همان‌طور که استبداد پهلوی تو سوع را به‌صورت یک‌جانبه و بدون حضور مردم تعریف می‌کرد اصلاح طلبان نیز بدون حضور مردم و در راستای تعریفی که خود از توسعه داشتند حرکت می‌کردند.

نهایتاً، همان‌طور که پیش تر گفته شد، جریان اصلاح طلبی می‌بایست به دنبال پروژه‌ی ملت – دولت باشد و بر اساس این پروژه هر انسانی که در این جغرافیای زندگی می‌کنند کسی است نگرش‌های نژادپرستانه و تعقیب پروژه‌های آپارتاید نژادی و مذهبی (پروژه‌ی امت) – که به معنی تفکیک احاد جامعه بدو گروه بهره‌مند و خودی یا مغضوب و غیر بهره‌مند باشد – نمی‌تواند منجر به برابری انسان‌ها در دست‌یابی به حقوق اولیه در جوامع دموکراتیک که شرط اصلی دولت – ملت مدرن است، بشود.

از این رو توجه جدی و عمیق به الودگی گفتمانی (نابرابری) چه مبتنی بر تفکر پان ایرانیستی و نژاد آرایی و چه مبتنی بر تشیع سنتی و تاریخی و چه مبتنی بر تفکر اتمی که البته ریشه در نظام آموزشی و نیز زبان و ادبیات فارسی آن بوده این نابرابری‌ها نیز پارادایم دانائی جامعه – یعنی حاکمیت و سيطرة ی مطلق متن و تفسیر متن بر سیهار اندیشه – دارد که رد پای آن را در چهار دلیل بالا به‌وضوح می‌توان مشاهده کرد، هدف اصلی ما طرح این موضوع و آسیب‌شناسی جامعه ایرانی و در ذیل آن گفتمان اصلاح طلبی بوده است.

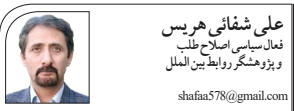
سخن سردییری

آمریکا تحریم می کند. آمریکامعافیت های نفتی را تمدید نمی کند

یللی تللی تمام است کمر بندها را سفت ببندیم

پشت تحریم های آمریکا خصوصاً تحریم های نفتی تجربه های شیرینی برای دولت مردان و متفکرین و تحلیل گران و استراتژیست های آمریکایی است که سال ها پیش تر از مذاکرات موسوم به برجام تحریم های همه جانبه را علیه ایران اعمال کرده بودند و مدتی بعد توانسته بودند با ایران پشت میز مذاکره بنشینند. ترامپ امام معتقد بود آمریکایی ها نتوانستند از این تجربه شیرین دستوراد متناسبی داشته باشند بنابراین سعی ترامپ بر این بود که بتواند آن تجربه شیرین را دوباره تجربه کند در ضمن این که این بار خودش رهبری مذاکره به دست گرفته و دستاوردهای بالاتر و بهتری را برای آمریکا و در رزومه خود برای دور بعدی ریاست جمهوری فراهم سازد. استراتژی ترامپ خیلی ساده بود تجربه پیشین می گفت اگر ایران را تحریم کنید دوباره می توان ایران را پای میز مذاکره نشاند در واقع ترامپ دنبال جنگ نیست ولی برای این که ادعای بزرگی توی انتخابات کرده تحت فشار افکار عمومی هست و فرد سیاسی ای هم نیست که سنجیده عمل کند. ترامپ معتقد است من اختیار دارم پس تصمیم می گیرم و با عواقب کار هم کاری ندارد. سیاستمداران اگر تصمیم به جنگ بگیرند به تبعات و عواقب گوناگون آن می اندیشند در قبال کسانی که ممکن است در این درگیری و جنگ کشته بشوند فکر می کنند ولی ترامپ همان طور که خودش هم گفته از این جور نازک بینی سیاستمداران خوشش نمی آید و اهل این دوراندیشی و محاسبات نیست و ممکن است تحت القانات مشاوران به این نتیجه برسد که تصمیم خطرناکی بگیرد. استراتژی ترامپ ساده است فشار بر ایران و نتیجه گیری یعنی مذاکره مجدد و اگر نتیجه نگیرد هر کاری ممکن است بکند.

در آن سال ها که ایران و آمریکا در چارچوب برجام مذاکره می کردند ماطی نامه هایی از گروه مذاکره کننده و حاکمان وقت تقاضا داشتیم شما برای برداشته شدن تحریم ها خصوصاً تحریم های نفتی تلاش نکنید این تلاش شما به طرف های مذاکره کننده این مطلب رو القامی کند که ایران تحت فشار تحریم های پای میز مذاکره آمده است بلکه می یابستی طوری رفتار می کردیم که آن ها باندند ما آمده ایم مشکلات و موانع گفت و گو با آمریکا و اروپا را حل کنیم برای ما مهم تر از تحریم ها دوستی و همکاری بین المللی برای رفیعی عدالتی و ظلم و جنگ است و از نظر ما تحریم نفتی فرصتی مغتنم برای رشد اقتصاد غیر نفتی است و از شما هم متشکریم ولی متأسفانه تحت فشار های نهادهای انتصابی ما به سمتی رفتیم که آن ها را الزام به برداشتن تحریم های نفتی کنیم. اخیراً رهبر نظام طی چند سخنرانی فرمودند که تحریم های نفتی برای تولید و اقتصاد غیر نفتی بسیار مؤثر و اتفاق



علی شافعی هریس
فعال سیاسی اصلاح طلب
و پژوهشگر روابط بین الملل
shafaei578@gmail.com

ایالات متحده آمریکا کشوری است که سیاست انزو او نگاه به درون خویش را در اواخر جنگ جهانی دوم کنار گذاشت و عملاً در پایان جنگ باور و مؤثر در جنگ جهانی دوم با استفاده از سلاح استراتژی یک هسته ای به عنوان پیروز اصلی این جنگ قلم در عرصه مناسبات بین المللی مؤثر نهاد و از پایان جنگ دوم جهانی تاکنون با عنایت به منطبق قدرت در روابط بین الملل به عنوان بازیگر تمام کننده و تعیین کننده ظاهر شد. تا آنجا که با عنایت به همین منطبق قدرت، شکل گیری نظام بین الملل موجود بر اساس منشور سازمان ملل متحد که بنیاد آن مبتنی بر حق و توی پنج قدرت بزرگ در شورای امنیت می باشد، با عنایت به اراده و قدرت ایالات متحده آمریکا بوده است.

بازیگری که چنین نظام سلطه ای را در عرصه روابط بین الملل ایجاد کرده است بر اساس دید و شانس خود را بازیاز ماید و سایه تبعات نتیجه نگرفتن از تحریم ها مانند جنگ و درگیری نیز رخت بر می بست. سؤال این است چرا جای تدبیر در اداره کشور خالی است؟ انقلابی بودن به شعار و کلفت کردن رگ گردن نیست کسی که می خواهد دنیا را عوض کند که ما بر این باوریم باید با صلاحیت هدایت کشتی مبارزه را به ساحل مقصود داشته باشد تدبیر و صبر و دوراندیشی جزو لاینفک مبارزه و انقلابی بودن است و الا ممکن است نه تنها نتیجه نگیرد بلکه منقلب هم بشود بقول استاد شهیدمر ترضی مطهری اهر به معروف ونهی از منکر - که مایه آن انقلاب و مبارزه می گویم - از فروعات و عباداتی است که نتیجه در آن مهم است اگر حرکتی کنیم که نتیجه گرفته نشود و یا نتیجه عکس بدهد لازم نیست انجام بدهیم. اگر اهل مبارزه و انقلاب نیستیم لااقل آن را ضایع نکنیم. اکنون چه باید کرد؟

ما معتقدیم همان طور که رهبر نظام فرمودند باید به استقبال تحریم هارفت و نه تنها از آن مغموم نشد بلکه ضمن این که همچنان به دنبال راهکار برجامی باشیم ولی از آن مهم تر این است که فرصت مغتنمی به دست آمده است تا خود را اقتصاد تک محصولی نفت برهانیم و باید خوشحالی کنیم ما معتقدیم اقتصاد نفتی در واقع اقتصاد نیست بلکه معیشت است نفت بسان لقمه و نانی است که سر سفره می آید و همه به دنبال سهمی از آن برای خود هستند و این فقط مختص مردم عادی نیست و بلکه بیشتر از آن صاحبان مشاغل و صنایع نیز به آن چشم دوخته اند و دیگر کسی به دنبال آوردن نان سر سفره نیست باید یاد بگیریم که از این پس نانی سر سفره نخواهد بود مگر آن که خودمان فکری برای سفره خالی از نان بکنیم. باید کمر بندها را محکم بست یللی تللی دیگر تمام است و اگر زمانی هم تحریم های نفتی برداشته شد آن را برای نسل های آتی پاس بداریم.

انگلستان در پی ملّی شدن صنعت نفت به وجود آمد و همچنین راه حل مرضی الطرفینی هم که برای آن پیدا نشد این شرایط را سخت تر نمود و حضور گسترده نیروهای چپ گرداد سطوح مختلف جامعه و راهپیمایی ها و نمایش های خیابانی آن ها، نگرانی غرب را از احتمال افتادن ایران در دامن شرق و قطع شدن قسمتی از کمر بند بهداشتی و بنابراین به خطر افتادن نظم بین المللی موجود و توسعه نفوذ شرق در منطقه نفوذ غرب، افزایش داد برای مقابله با شرایط سیاسی بین المللی به وجود آمده در نتیجه بحران ملی شدن صنعت نفت در ایران و نظر به اینکه ایران به هیچ کدام از پیشنهادهایی که برای حل این بحران ارائه شد پاسخ مثبت نداد، آمریکا تصمیم گرفت، جهت مقابله با تبعات منفی افتادن ایران در دامن شرق برای نظام سرمایه داری جهانی، علیه دولت برآمده از اراده ملت ایران کودتا کند.

علی رغم ذهنیت مثبتی که ایرانیان از حضور آمریکایی ها در ایران در دوره قاجار پیدا کرده بودند، همین کودتا علیه دولت مردمی دکتر مصدق این ذهنیت را شدیداً منفی نمود و آمریکا را به عنوان یک قدرت سلطه گردن زدبانانیه تصویر کشید و زمینه ای شد برای بدبینی ایرانیان به سیاست های آمریکا در ایران.

وقوع انقلاب اسلامی در ایران شرایط را برای آمریکا پیچیده تر کرد. قبل از وقوع انقلاب، ایران به عنوان متحد اصلی غرب در منطقه خاور میانه و کنترل کننده اصلی مناسبات و همچنین ضامن اصلی امنیت، به ویژه امنیت انرژی در منطقه خاور میانه، به ویژه خلیج فارس بود و به عنوان ژاندارم این منطقه تلقی می شد. با وقوع انقلاب، ایران از جایگاه کشور دوست و متحد اصلی به یک کشوری تبدیل شد که نه تنها دیگر دوست نیست، بلکه بر اساس قانون اساسی برآمده از انقلاب در صدد به چالش کشیدن نظم جهانی و به ویژه نظم حوزه نفوذ غرب، با ایده صدور انقلاب، می باشد. این انقلاب در منطقه ای به وقوع پیوست که مهم ترین منبع خام استراتژیک (نفت) که هژمون باید بر آن و بر خطوط انتقال آن مسلط باشد، در آن منطقه قرار دارد.

تجربه تاریخی مردم ایران از انجام کودتا توسط آمریکایی علیه دولت مردمی دکتر مصدق باین نگرانی را در نزد انقلابیون به وجود آورد که احتمال دارد دولت آمریکایی علیه انقلاب فعلی نیز به کودتا متوسل شده و مجدداً شاه سابق را به سلطنت برگرداند.

همین نگرانی باعث شد تا طیفی از دانشجویان انقلابی با حمایت طیفی از نیروهای انقلابی درون حاکمیت مبادرت به اشغال سفارت آمریکا نموده و کارکنان سفارت را که از مصونیت دیپلماتیک برخوردار بودند، به گروگان بگیرند.

همین گروگان گیری دیپلمات های آمریکایی و کودتای آمریکا علیه دولت مردمی مصدق زمینه ای بدبینی متقابل را بین ایران و آمریکا فراهم آورد و هر روز بر دامنه آن افزوده شده است که از جمله آن ها به حمایت های آشکار و پنهان آمریکا از تجاوز رژیم صدام علیه ایران که در رأس آن ها حمله به سکو های نفتی و سرنگونی هواپیمای مسافری ایران توسط آمریکایی ها شد.

اما سؤال اساسی این است که چرا روابط این دو کشور هر روز پیچیده تر و وخیم تر شده است؟ چنان وخیم شده است که امروز با یک اشتباه کوچک ناخوسته ای ممکن است این دو کشور درگیر جنگ باهم شوند که عواقب آن برای هر دو طرف و منطقه نامعلوم و بسیار خطرناک است؟ همان طور که قبلاً گفتیم، آمریکا برای تثبیت هژمونی جهانی خود ناچار است منابع خام استراتژیک و خطوط انتقال آن ها را در کنترل خود داشته باشد تا با توجه به نیاز اساسی رقبای و به چالش کشندگان قدرت جهانی آن به این منابع، از طریق کنترل این منابع آن قدرت ها را کنترل کند. امروزه چین و هند به عنوان رقبای فعلی و به چالش کشندگان جدی نظام جهانی آمریکا محور، دو قدرتی هستند که شدیداً به این منبع خام استراتژیک (نفت) نیاز دارند و آمریکا تلاش دارد از طریق این ماده آن ها را کنترل کند و جلوی اوج گرفتن آن ها را بگیرد. از قضایا بیشترین حجم این ماده خام هم در خاور میانه و به ویژه در خلیج فارس قرار دارد که بخش عمده آن در حوزه مرزهای ایران قرار دارد و مسیر انتقال آن نیز در حوزه نفوذ ایران قرار دارد.

پس بین ایران و آمریکا نه تنها یک بدبینی و کینه به خاطر بحث کودتای آمریکا علیه ایران و بی اعتبار کردن آمریکا از طرف ایران از طریق گروگان گیری دیپلمات های آن کشور و وجود دار بلکه کشمکش های جهانی بین قدرت های بزرگ و تلاش آمریکا برای جلوگیری از قدرت گرفتن روزافزون چین و کنترل آن از طریق کنترل نفت نیز وجود دارد. بنابراین مناقشات موجود بین دو کشور را نمی توان صرفاً بر اساس چند مؤلفه داخلی تحلیل نمود و ابعاد آن بسیار فراتر از مسائل

چرایی وضعیت امروز روابط ایران و آمریکا



سرویس سیاست خارجی: میز مذاکره الزاماً برای دستیابی به توافق نیست؛ میز مذاکره خصوصاً در جایی که اختلاف عمیق و ریشه ای است می تواند گامی باشد برای طرح مسائل اساسی و اختلافات عمیق و واکنی مسائل به صورت رودررو. در بدترین شرایط میز مذاکره می تواند آلت ناتویو تخاصم دو دولت و رودرویی آن ها بجای میدان جنگ باشد. ضمن این که تخاصم رودررو انجام می شود و ممکن است به توافقی هم نرسد ولی هزینه ها و خسارت های غیر قابل جبران جنگ نظامی و میدانی را هم ندارد. این گونه مذاکرات در قرن پیشین میان دولت های متخاصم صورت گرفته و از جنگ و درگیری و خشونت نیز جلوگیری شده است. اگر این گونه مذاکرات در میز علنی باشد، کمک خواهد کرد افکار عمومی دنیا را که در صورت لزوم مداخله نموده و طرفین را متقاعد سازند قدم هایی برای رعایت حقوق متقابل بردارند و این سر آغازی می تواند برای تکرر و پذیرش تفاوت ها در دنیای امروز باشد. علی شافعی هریس استاد روابط بین الملل دانشگاه امیر کبیر و نماینده حزب اراده ملت در شورای عالی سیاست گذاری اصلاح طلبان در این مقاله به طور جامع و مختصر و مفید، روابط بین ایران و آمریکا را مورد بررسی قرار داده اند.

دو جانبه و منطقه ای می باشد. شرایطی که در روابط ایران و آمریکا به ویژه بعد از خروج یک جانبه آمریکا بدون توجه به نظر سایر طرف های حاضر در مصالحه بین المللی مربوط به برنامه هسته ای ایران با ۶۱ قدرت جهانی به وجود آمده است، وضعیت را به قدری پیچیده کرده است که همه جهانپان را از امکان وقوع یک جنگ بزرگ که ابعاد آن نامعلوم است، نگران کرده است. میانجی های مختلف در خصوص موضوع نیز از این بعد قابل تحلیل می باشد. در بدو خروج آمریکا از برجام تحلیل دولتمردان آمریکایی بر این اساس مبتنی بود که ایران چندماهه تن به مذاکره با آمریکا خواهد داد و بر این اساس نیز شروط خیلی سنگینی را برای وقوع مذاکره قائل شدند. اما به مرور و با ظاهر شدن قابلیت ها و توانمندی های طرف ایرانی این تحلیل بین صاحب نظران شکل گرفت که امکان پیروزی آسان برای آمریکاییان آنکه متحمل خسارت های سنگینی نشود وجود ندارد و همچنین دامنه اثرات وقوع چنین جنگی برای متحدین آمریکا در منطقه نیز نامعلوم می باشد. ظاهر شدن این واقعیت ها دولت مردان آمریکایی را بر آن داشت که تحلیل واقع گراییانه تری نسبت به اوضاع داشته باشند و همین موضوع نیز باعث شد به نوعی تمایل جدی تری برای حل و فصل موضوع از طریق مذاکره از خود نشان دهند. رفت و آمدهای هیأت هایی از عمان، قطر، عراق، آلمان و نهایتاً به شینزو و برای اولین بار در طول تاریخ جمهوری اسلامی اتفاق می افتاد که نخست وزیر ژاپن به ایران سفر کند، از این زاویه قابل تحلیل می باشد.

بنابراین بدبینی تاریخی متقابل و همچنین تفاوتی که در اهداف و برنامه های منطقه ای و جهانی دو طرف وجود دارد، از یک طرف و فقدان هر گونه کانال گفتگو بین طرفین، از طرف دیگر، شرایط را نه تنها برای دو طرف موضوع بلکه برای کل جهان خطرناک کرده و باعث شده که هر دو طرف ادعان می کنند که خواهان حل و فصل موضوع از طریق جنگ نیستند اما ممکن است به صورت ناخوسته و یا شیطنت های بازیگران منطقه ای دیگر این دو کشور درگیر یک جنگی شوند که پایان آن مطمئناً دست شروع کنندگان آن نخواهد بود و دامنه و ابعاد آن نیز نامعلوم خواهد بود. پس صلاح هر دو طرف و در عین حال جهان در این است که باب گفتگو بر اساس احترام متقابل و نه شرایط فشار حداکثری بین دو طرف باز شود.

در باب ابعاد گوناگون حضور نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس و چگونگی مواجهه درست نظامی و دیپلماتیک با تبعات آن

جنگی در کار نخواهد بود!

ایجاد بازارهای پایدار کسب و کارهای آمریکایی در کشورهای هدف نبود و ادعایی غیر از این هم وجود نداشت! اما «جنگ» از نقطه نظری که ترامپ وارد و گاهش به مناسبات اقتصادی در سطح روابط بین المللی می‌نگرند به خودی خود هزینه‌هایی مازاد بر درآمدهای ایجاد شده خواهد آفرید. ترامپ و همفکرانش باور دارند که (دستکم تا الزامی در کار نباشد) می‌بایست از تحمیل بار مالی چنین پروژه‌ای بر دولت پرهیز نمود. از این نظر ترامپ مرد جنگ نبوده و نیست. تهدید نظامی هم برای او تا آنجا ارزشمند و قابل استفاده است که به افزایش بهره‌وری اقتصادی از خلال فروش تسلیحات و با تقویت شرایط دلالی نفت در بازار جهانی بی‌انجامد.

تمرکز ادوات جنگی آمریکایی زیر سایه این موشک بار بالقوه و البته پیش‌تر رونمایی شده جمهوری اسلامی عقاقلانه به نظر نمی‌رسد. مگر اینکه قدرت نظامی خارجی یقین داشته باشد که هرگز جنگ متعارفی میان دونویوی نظامی در نخواهد گرفت

پس اگر همه پیش‌فرض‌های جنگ‌افروزانة در نقاطی که ذکر شد، به بن‌بست رسیده‌اند، فعل و انفعالات نظامی روزهای اخیر را چطور بایستی تحلیل و داوری کرد. در این حضور بی‌سابقه نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس و سایر پایگاه‌های منطقه‌ای ایالات متحده، هدفی را می‌توان جستجو نمود، به جز زمینه‌چینی یک جنگ تمام‌عیار با ایران؟ پاسخ این سؤال وقتی اهمیت خود را بر ما آشکار خواهد ساخت که متوجه هم‌زمانی آن با رخدادهای دیگری در عرصه دیپلماسی جهانی باشیم. چرا که نحوه پاسخگویی ما به این سؤال و داوری ما نسبت به انگیزه‌های پشت این آرایش جنگی، به‌طور مستقیم تعیین‌کننده شکل واکنش دیپلماتیک و البته نظامی ما خواهد بود به وضعیت فعلی منطقه؛ اما این رخدادهای هم‌زمان کدامند؟

اولاً باید در نظر داشته باشیم که یک سال از خروج ایالات متحده از توافقات برجام گذشته است. اینک ما در حالی وارد دومین سال این واقعه می‌شویم که دولت‌های اروپایی هم فرجام مشخصی برای «برجام منهای آمریکا» متصور نیستند. علی‌الظاهر این کشورها، خود را موافق بقای توافقات و حفظ دستاوردهای برجام نشان می‌دهند؛ اما در واقع موافقت دولت‌های اروپایی، مدام می‌که آن‌ها هیچ ابزار مقابله واقعی با تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا علیه ایران در دست



علی سپندارمذ

Spondarmaz.ali@gmail.com

دمیدن در شبپور جنگ، از همان آغاز روی کار آمدن دولت ترامپ در آمریکا، میان بخشی از صاحب‌نظران سیاسی و دیپلماتیک داخلی و خارجی شدت یافت. آشکار است که این ماجرا تنها مربوط به طیف خاصی از گرایش‌های سیاسی مشخص نبوده و هر طیف و گروهی از طیف خود با احتمال وقوعی درگیری نظامی بی‌واسطه میان ایران و آمریکا، بار شده است.

بخشی از این گروه‌های قاتل به جنگ را می‌توان در میان مخالفان برون‌مرزی و عمدتاً در میان سلطنت‌طلب‌های ایرانی_آمریکایی یافت. این گروه از همان آغازین روزها، با نامه‌نگاری‌ها و جمع‌آوری امضا دولت جدید آمریکا را تحریک به رویارویی نظامی با حاکمیت جمهوری اسلامی کردند. اگر چه تحریمات آن‌ها در قدرت گرفتن راست افراطی درون کاخ سفید بی‌تأثیر نبود اما مواضع آن‌ها خیلی زود از اهمیت تهی شد و موضوعشان از دهان‌ها افتاد. چرا که همه متوجه این واقعیت شده بودند که ماجرای مقابله برای ترامپ، از فشارهای اقتصادی آغاز می‌شود و در شدت بخشیدن به فشارهای اقتصادی امتداد خواهد یافت.

البته گروه‌های دیگری هم از روی کار آمدن یک دولت متفق‌گرایز در ایالات متحده، ناراضی به نظر نمی‌رسیدند. برای مثال برخی جریانات داخلی که قاتل به اولویت گلوله بر مذاکره بودند. آن‌ها (دستکم به صورت زبانی) مدعی می‌شدند که مقصودشان تضمین عزت و اقتدار ملی است که از توان مذاکره و مذاکره‌کنندگان خارج است و مشت‌شربی می‌طلبید. ناگفته نیاست که این گروه، سیاست خارجی را متضمن تحکیم و تثبیت اصل اقتدار می‌شناسند و نه منافع ملی.

شاید منطقی‌ترین و البته بنیانی‌ترین پیش‌فرض درباره اهمیت توان منافع ملی و اقتدار ملی این است که بپذیریم مذاکره و موشک دوروی سکه واحد دیپلماسی هستند، چنانکه در همین مورد اخیر، یعنی حضور نظامیان آمریکایی در منطقه نیز شاهدیم. در واقع آنچه تعیین‌کننده است، نحوه مواجهه نظام‌های بین‌المللی با ماست که ما را متقاعد می‌سازد سکه خود را به سمت «خط» بگذرانیم یا «شیر»؟! اما فارغ از این داوری رواداران و بنیانی، جریانات داخلی طرفدار جنگ همواره بر اولویت چماق بر هویج تأکید داشته و دارند. لازم به یادآوری نیست که این پافشاری تا چه اندازه شعاری است یا از سر خوش بینی بیش از اندازه به دستاوردهای نبرد پارتیزانی سال‌های اخیر یا دشمنان نیابتی و توان موشکی، هر دوی این موارد به‌واقع بیش از آنچه تصور می‌شود در تحولات اخیر منطقه مؤثر بوده‌اند اما همه این تأثیرات تا آنجا ادامه خواهد یافت که به صورت غیرمستقیم و همچون ابزاری برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی دیپلماتیک مورد استفاده قرار گیرند و نه بیش یا حتی کم. به هر روی پاسخ ترامپ به این قبیل مخالفین مذاکره در ایران نیز چنانکه دیدیم، بهره‌برداری مالی بیشتر از این تهدید بود. تهدیدها بهانه‌ای شدند برای عقد قرارداد تسلیحاتی بی‌سابقه‌ای میان آمریکا و حکام سعودی، نه ورود آمریکایی‌ها به نبرد نظامی با ایران.

باید گفت که آنچه تا به امروز و در نتیجه تمام رفتارهای دولتمردان مستقر در آمریکا، در سپهر دیپلماسی، مسلم شده، این است که ترامپ، متفاوت از جمهوری خواه پیش از خود، یعنی جورج دبلیو بوش، هیچ نسبیتی با سیاست خارجی ندارد مگر به صورتی که متضمن منافع مالی حداکثری برای او و دولتش باشد. البته که برای دبلیو بوش و طرفداران رویکردهای نو امپریالیستی او نیز، حمله نظامی به جز ابزاری برای

لازم است شش دانگ حواس دولتمردان و سیاست‌گذاران عرصه دیپلماسی جمع باشد تا راهی برای استیلاي هراس نظامی، بر روند مناسبات دیپلماتیک باز نگذارند

بر پایه تمام آنچه گفته شد نمی‌توان انگیزه جدی و روشنی برای جنگ در پس و پشت انتقال این عدوات نظامی آمریکایی به منطقه یافت، چه در میان سیاست‌گذاران و چه در سطح نظامیان مستقر در منطقه. درباره این سطح دوم نیز خوب می‌دانیم که هر جرقه کبریت حساب نشده‌ای احتمال آتش گرفتن انبار کاندایدی بیشتر می‌کند و اینکه در نقطه‌ای و بر پایه رخدادی پیش‌بینی نشده، نظامیان دو کشور ناگزیر از بر خورد مستقیم با یکدیگر باشند، دور از ذهن نخواهد بود. حتی بدون اینکه دستور آتشی از مراکز فرماندهی صادر شده باشد این حتماً اجتناب‌ناپذیر است و البته در شرایط شکننده‌ای که امروز بر خلیج فارس حکم فرماست بسیار هم می‌تواند خطر آفرین و جبران‌ناپذیر باشد. در مقابل نیز، آن بخش از نظامیان هر دو طرف که در حال حاضر در صحنه نبرد احتمالی حضور دارند و سوایه یکدیگر را از نزدیک حس می‌کنند به شدت از وقوع چنین برخورد‌هایی پرهیز خواهند کرد. نمونه این پرهیز را در ویدئویی دیدیم که از داخل پهپاد شناسایی ایرانی ضبط و منتشر شد. در آن ویدئو فرماندهی ناو لینکلن با احتیاط بسیار و با در نظر گرفتن جواب ادب، به زبان فارسی از پرندة ایرانی درخواست می‌کرد جلود استندارد بین‌المللی را رعایت کرده و از رفتار تحریک‌آمیز خودداری کند. پخش چنین ویدئویی تا حدود بسیار زیاد به منظور تبلیغات روانی علیه دشمن بالقوه صورت گرفته است ولی نمی‌توان ادعا کرد که فرماندهی و تفنگداران مستقر در آبراهام لینکلن، از احتمال اصابت موشک‌های ایرانی با عملیات شهادت طلبانه باکی در دل ندارند. بر پایه تمام آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت جنگی در نخواهد گرفت. یا دستکم با استناد به شواهدی که تا کنون بروز یافته اند رویارویی نظامی در کار نخواهد بود. حال بر اساس این داوری و چنانکه پیش از این در آغاز سخن وعده داده شد باید پاسخی برای شکل واکنش نظامی و دیپلماتیک خود به روی داده‌های اخیر به دست بیاوریم. بر این اساس به باور من با توجه به همه آن ناملایمات‌ها و پیمان شکنی‌های آشکار و نهان که در ماجرای برجام بر ما رفته است، اینک ما بایستی از موضع انفعال فرسایشی در زمینه برجام خارج شده و به طرفین دعوی یادآوری کنیم که ما هم یک طرف آن توافقات بودیم و منافع در تن دادن به توافقات می‌جستیم که هیچ یک محقق نشده است و البته منافع قبلی مان

نخواهد شد! سخنان روحانی باز تاب گسترده‌ای در رسانه‌های جهان داشت و غالب تحلیلگران آن را تکرار تهدید ایران به بستن تنگه هرمز ارزیابی کردند. حال بایستی همین جا توقف نمود و کل ماجرا را از نگاه ساکنین کاخ سفید بازبینی کرد. به تجربه و بنا بر تحلیل و تبیین‌های مکرر دریافته‌ایم که هیچ یک از دولتمردان آمریکایی و بالأخص دولت وقت مستقر در کاخ سفید، تمایل واقعی به از میان بردن نظام جمهوری اسلامی نداشته و نخواهد داشت. لازم به توضیح نیست که دستور دایران هراسی به شیوه آمریکایی چه می‌زاند در تحکیم سلطه نظامی آمریکا در منطقه و البته سر ازیر شدن منافع مالی تسلیحاتی و امنیتی آن به جیب دولت مردان و بنگاه‌های مالی وابسته به آن‌ها در آمریکامؤثر بوده است. از این نظر البته دشمن هر چه قدر تر و تخریب‌هر چه گسترده‌تر، منافع آن برای آمریکایی افزون‌تر؛ اما به همین ترتیب آن‌ها نمی‌توانند پروژه ایران هراسی‌شان منجر به (از نگاه خود آن‌ها) توهم خوب‌دزدی گینبی در میان سیاستمداران و نظامیان ایرانی شود. پس تهدید نظامی و اقتصادی ایران به صورت جدی و با قدرت تمام ادامه می‌یابد و البته که در مواقع خاص بر شدت آن افزوده یا از آن کاسته می‌گردد.

حال به موضع‌گیری جدید ایران در قبال برجام بازگردیم که گویای عزم دولت ایران برای مقابله با یک‌تازای‌های پیشین و تحمیل شرایط جدید خود به مذاکرات است. همچنین وعده‌های یکای برای به صفر رساندن صادرات نفت را در شرایط باز خوانی کنیم که تهدید ایران به مقابله، صورت جدیدی به خود گرفته است و آمریکان می‌خواهد هیچ مقاومتی مانع از تحقق آن وعده نفتی گردد. پس در نظرگاه آمریکایی موجود، تهدید باید آن چنان جدی به نظر برسد که از توان سرکوب‌هرگونه انگیزه مقابله در ذهن دولتمردان ایرانی برآید. نیازی نیست چندان پیچیده با موضوع برخورد کنیم. در وضعیتی که وجود تعداد نامشخصی موشک بالستیک در ایران، از مدت‌ها پیش به مثابه تهدیدی جدی برای امنیت کشتیرانی، مشخصاً در خلیج فارس مطرح بوده‌اند، تمرکز عدوات جنگی آمریکایی زیر سایه این موشک بار بالقوه و البته پیش‌تر رونمایی شده جمهوری اسلامی عقاقلانه به نظر نمی‌رسد. مگر اینکه قدرت نظامی خارجی یقین داشته باشد که هرگز جنگ متعارفی میان دو نیروی نظامی در نخواهد گرفت. در غیر این صورت هیچ توجیهی برای تمرکز این حجم از تجهیزات نظامی در منطقه عملیات مستقیم به افند ایران وجود نخواهد داشت؛ حتی اگر به وسیله بافند پاتر یوت پشتیبانی شود.



رانیز در خلال این مذاکرات و به طرق گوناگون از دست داده‌ایم. شاید کام‌اول برای خروج از انفعال و تن دادگی به آنچه «کترین فرسایش» خواندیم، همان اقدام دولت روحانی در زیر پا گذاشتن برخی تعهدات نمی‌بوده‌اند. شرایط فعلی چنین تصمیمی تأثیر مستقیم خود را بر صرافان رونده مذاکرات نمایان می‌سازد و نه در کاهش محدودیت‌های ناشی از تحریم بر اقتصاد ما. چه بخوایم و چه نخوایم ما امروز با یک اقتصاد ملی شدیداً وابسته به نفت سروکار داریم که اگر همین شرایط حیثیت به‌طور کامل بسته شود قطعاً به قطعی بی‌پایانی خواهد انجامید. پس به هیچ وجه نباید اجازه دهیم تلاش آمریکایی‌ها برای به صفر رساندن صادرات نفت ایران به نتیجه برسد. بر اساس تمام آنچه گفته شد این‌طور نتیجه‌گیری می‌کنم که لازم است شش دانگ حواس دولتمردان و سیاست‌گذاران عرصه دیپلماسی جمع باشد تا راهی برای استیلاي هراس نظامی، بر روند مناسبات دیپلماتیک باز نگذارند. نباید از این واقعیت گریخت که مذاکره و نه الزاماً تفاهم دیپلماتیک تنها چاره برون رفت از اوضاع ناپس‌امان امروز ماست؛ اما در عین حال این را نیز باید در سرلوحه بر نامه همه‌جانبه خود برای پیشبرد مذاکرات به شیوه مطلوب قرار دهیم که دیپلمات‌ها و نظامیان در میدان دو روی سکه مذاکره‌اند و ضعف هر کدام مستقیماً به شکست دیگری خواهد انجامید. نظامیان در کارزار عمل و در مقابل هجوم ناتو شکننده‌ترین‌ها خواهند بود، چه ما بخوایم و چه نخوایم. مگر اینکه دستگاه دیپلماسی شکوه آن‌ها را به عنوان دیوارهای غیر قابل نفوذ مرزی تضمین کند و خطایی در جهت هل دادن نظامیان به میدان جنگ مرتکب نشود. به همین قوت نیز باید بپذیرفت که دستگاه دیپلماسی کشور ما در شرایط کنونی که بر نظام دیپلماسی جهانی حاکم است، هیچ ابزار چانه‌زنی دیگری جز همین نظامیان غیر قابل پیش‌بینی ندارد قطعاً معادرتأیید این واقعیت متفق‌القول خواهد بود که کشوری فاقد اقتصاد مولد غیر نفتی، نمی‌تواند جهان را به بستن شیرهای نفت خود بری تأثیر بر قیمت‌گذاری‌های جهانی تهدید کند.

دیپلمات‌ها و نظامیان در میدان دوروی سکه مذاکره‌اند و ضعف هر کدام مستقیماً به شکست دیگری خواهد انجامید

ذکر این نکته نیز خالی از اهمیت نخواهد بود که اقدامات برخی متحدین منطقه‌ای جمهوری اسلامی که به صورت خود خوانده، نقش دست‌های نامرئی حاکمیت ایران را ایفا کرده و علیه منافع اقتصادی هم‌پیمانان آمریکا در منطقه دست به عملیات‌های پراکنده می‌زدند، تنها در پیشبرد منافع ایرانی تأثیر نخواهد بود، بلکه به همان اندازه نقش نظامیان و تجهیزات دفاعی رسمی جمهوری اسلامی و حتی بیش از این‌ها حائز اهمیت است. البته که تهدید متقابل بر نامهربانان از وای ایران، وقتی بیرون از دایره تعهدات رسمی جمهوری اسلامی صورت گیرد، نقشه‌های طراحی شده برای بازار نفت منهای ایران را در سطحی گسترده‌تر از پیش‌فرض‌های موجود، نقش بر آب خواهد کرد.

در پایان امیدوارم منتهم به درک دودویی از مسئله‌ای با تبعات چندبعدی در حوزه اقتصاد و سیاست و حاکمیت نشده باشم. نیازی به توضیح نیست که نگارنده این سطور هم مثل بسیاری دیگر از ناظران تحولات اخیر، از سایر تبعات احتمالی وقایع جاری باخبر است اما اکثر آن گونه تحلیل‌ها با چنان عدم قطعیتی مواجه‌اند که شاید صرفاً بتوان در انتزاعیات طبقه‌بندی‌شان کرد. در حالی که تأثیر محدودیت‌های اقتصادی بین‌المللی در وضعیت اقتصادی و متعاقباً در کیفیت اجتماعی مظاهر من الشمس شده و بر کسی پوشیده نمانده است که دامنه این مصائب به نوبه خود، بر سازنده آن قسم تبعات سیاسی خواهند شد که آشکارا خلاف اراده دموکراتیک نخبگان مذکور است.

که در معرض آن هستند، به سمت ترک تحصیل، فحشاء، ازدواج‌های ناسالم، مشاغل خطرناک و روابط ناسالم اقتصادی و اجتماعی برای گذران زندگی و رفع نیازهایشان جنگ انداخته‌اند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین نیاز این گروه نجات از متجارب معضلاتی است که روزبه‌روز آنان را غوطه‌ورتر می‌کند. از این گروه‌ها حاکم می‌کنیم به دهک‌های میانی، بین زنانی که عموماً در شرایط فعلی به دنبال حقوق اولیه‌ی یک شهروند، فارغ از زن و مرد بودنش هستند. خواسته‌هایی چون کار، امنیت شغلی و اجتماعی، تحصیلات و جایگاه‌های مدیریتی، نیازها و مطالباتی که نیاز مردان نیز هست. و بخش دوم الزامات و خواست‌های عدالت‌طلبانه بین زنان و مردان است. در دهک‌های میانی به نظر می‌رسد روی سخن زنان با نظام حاکم، جامعه و مردان است. البته رفتار و افکار بخش زیادی از زنان خودی یکی از مهم‌ترین موانع در رسیدن به یک جامعه عادلانه جنسی بوده و هست. که در کلیت متن به آن اشاره‌گر دیده است.